

و در آسمان و زمین اسماء الهی که اکثر در شحریر و تقریر اهل عالم می آید و منقش  
بر یکی از این اسماء باریست بر روی عالم می کشاید بار و پرده و در آید  
عالم با یک موم در حرکات و سکونت عالمیان و اودان در دوا  
باسب جهل و در اودا و التماس به ناسخ و در قهار و در غایت  
مراتب و فایده تعلیم از آن نیکوتر که احقر چنان نیکو نمیداند که چون  
بنده را بر خواندن روان یک نحو قوی و قدرتی حاصل آید و الا این نسخه  
را بنیاد و نشانه بعد از آن بر مسجی دانست و محمدی که در کتاب بیف  
والد مرحوم و مضامین بحسب اسم اینها در روزگار و از آن پس  
دلالت بر که الله را این حقیقت چنان فی النجمله مضامین و نشانی  
و هم قریب الفهم است بر آینه این ترتیب فایده عجیب حاصل میشود و شده  
شده بر خواندن آن مشهوره اوست و این مثل تصانیف  
ملک ظهوری و ظهور احوال العقل و مانند آن قادر خواهد گردانید  
بوی الهی تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه اهل قدرت اوست  
گویند که آن کجا همای دولت را حریفی چند و بایستی پسند و در هر  
اگر در ترقیم و تعلیم این اودان بنده برزگان پسندیده نماید و نیایش

بسم الرحمن الرحيم

[illegible]

بنحی جرات کرده اند هر که فایده داند تا بایش نسجه رسد  
بار آرد و در آسمان چلبه <sup>بسیار</sup> اول: آخرت ظاهر  
باطن: خالق راز و نقاد و رستم ستاره  
باطن: پندار و خلق روز پندار و رستم ستاره  
عقار: منعم کریم: عظم: حافظ: ناصر  
بخش: عوض: بخش: برتر: حاضر: بزرگ: نصیب  
حافظ: حیر: بصیر: سمیع: وسیع: فوار: سهال  
نقاد: جردار: پندار: کوشش: داند: فوار: حاکم: داند  
و در الجلال: **الاسباب**: محیی الدعوات: و **العلیایا**  
خبر: بر: کسب: کوشش: کوشش: کوشش: کوشش  
قاضی الحاج: رفیع الدرجات: کاف: الممات: عالم: علیم  
روا: کوشش: کوشش: کوشش: کوشش: کوشش: کوشش  
حاکم: حکیم: شفی: رب: پروردگار: الهی: قتاح: با: پندار  
حاکم: حکیم: شفی: رب: پروردگار: الهی: قتاح: با: پندار  
و در آسمان عالم و در آسمان و اوقات و اشیاء عالم و شمس و چاند

والد آنچه داند عین مصلحت و سرپای حکمت خواهد بود اول مرتبه بنظر  
سری برداشته بود چون در نظر این عقیدت کزین و نیز در دیده  
ابن سرور کار نمی بکار منبسط شد نظر ثانی بر مقتضات مصلحت  
بماند و زیاده از به مشق می مظهر جوهری حقی و جلی میان ظهور عیض  
سکه این تعلیم بود که درستی این کتاب شدند بعد از مدتی در صحت  
شد عجب انباشته سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطا است  
معنی اکثر الفاظ بطور تفکوی ابن سرور بان و موجب تقسیم و فایده بندها  
تعلیم و تفریم نمود اکثر تعریف و معانی لغوی و لغوی پر از دامن حبلی  
و شوار نماید انرا مقام دیگر است و بطور فرنگ نوشته می شود برای  
بندها نیست نه برای مستیان که با لغت بنیاد وسیع و دارا  
کتب کلان مثل مراجع و کشف اللغات و قاموس در شیدی و  
جهاکری و دیگر فرهنگها از میراث و منشی شده و تحصیل آن وقتی  
می بابد که قدرت آن در طاس علم پیدا آید و این حرمی چند برای آن  
قلم بند نموده که ابن سرور کاره این را در وقت پذیرفتن از کار ترود  
و اهل روز کار کتب سلف را مثل کلمات و بوستان از غایت

جولانگاه: خائفانه بارگاه: دربار: حضور: جناب: بازار:

جای: دیدار: درگاه: ۴ دربار: حضور: جناب: بازار:

کارگاه: مکتب: ویتان: منزل: مجلس: بزم: انجمن:

۱۱ مکتب: ۱۲ جای: ۱۳ مجلس: ۱۴ بزم: ۱۵ انجمن:

محفل: نجیم: اسما: قنبر: کو: شک: حصان: حصن:

۱۶ قنبر: ۱۷ اسما: ۱۸ کو: ۱۹ شک: ۲۰ حصان: ۲۱ حصن:

بار: قنبر: اسما: قنبر: زانغ: ویران: ویرانه: خزان: بدای:

۲۲ خنجر: ۲۳ ویران: ۲۴ ویرانه: ۲۵ خزان: ۲۶ بدای:

صوای: وشت: مومن: بیشه: باو: بیایان: مؤلف: برتبه:

۲۷ برتبه: ۲۸ مؤلف: ۲۹ بیایان: ۳۰ باو: ۳۱ بیشه: ۳۲ مومن: ۳۳ وشت: ۳۴ صوای:

تینه: ووی: فصل: ورا: قهر: اشیانه: اللات: واسباب: که:

۳۵ واسباب: ۳۶ که: ۳۷ اللات: ۳۸ اشیانه: ۳۹ قهر: ۴۰ ورا: ۴۱ فصل: ۴۲ ووی: ۴۳ تینه:

در: عبارت: می: باشد: ۱۰: اکته: ایوان: کاخ: قهر: مشکوی:

۴۴ قهر: ۴۵ مشکوی: ۴۶ اکته: ۴۷ ایوان: ۴۸ کاخ: ۴۹ قهر: ۵۰ در:

د: وروه: خانه: اشیانه: کاخ: خانه: شبنم: اشیان:

۵۱ اشیان: ۵۲ خانه: ۵۳ اشیانه: ۵۴ کاخ: ۵۵ خانه: ۵۶ شبنم: ۵۷ د:

فراوان در سراسر عالم جهان کیهان افاق کاینات  
تکوین مخلوقات موجودات مخلوقات داین کونین  
نشانین وینا کیتی سپنجی سراسر وارانغنا وارانغنا  
وارالقلب وارانغنا وارانغنا وارانغنا  
شهادت فضل دریم در شرح اقاییم در افعات وقلیات ورا  
اقاییم دیان کشور ملک صوبه سرکان چکله بلده بقعه شهر  
چرکنه قصبه پته موضع قریه دید مکان جای بقعه محل  
محل سواد نواح صلح آبادی آباد آبادان معبر چراگاه  
محل کردان محل سواد سواد سواد سواد



سرای عمارت: تعمیر مکن: لایحه بام: طارم: سقف: کنگره  
 ۱۳ عت: ۲ جایگشت: ۲ مایه: ۲ پشت: کنگره

محراب: دیوار ستون: ارکان: در: دروازه: سرور: حلقه: در  
 محراب: دیوار: نمون: در: در: دروازه: سرور: حلقه: در  
 عرقه: تابان: سوراخ: روشن: پیر: و: سر: پیر: سر: و: قات  
 زنگی: تابان: سوراخ: روشن: پیر: و: سر: پیر: و: ۲  
 ۲ سر: و: قات: تنق: حباب: حباب: نقاب: حمله: استان  
 ۳ ۲ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ دلی

استان: عتبه: سه: ارو: بان: سلم: میراب: اب: ریز:  
 ۲ ۳ ۲ سیدی: ۲ نیاله: ۲  
 نقب: باز: کش: ده: بیط: فراج: در: چاک: در: چاک  
 در: محل: کش: ده: ۲ ۳ ۲ کو: چیر: مکی: چیر:  
 در: و: روج: سخن: ساحت: میدان: درون: اندرون: بیرون:  
 ۲ سخن: میدان: اندرون: ۲ بار

در: و: روج: سخن: ساحت: میدان: درون: اندرون: بیرون:





نیمین: چپ: یار: برابر: پیش: پس: فصل: ۱  
در اوقات: عهد: زمانه: دور: دوازده: دور  
دوم: روز: کار: عصر: یوم: نیمه: نیمه: گهر: بی: ساعت  
پاس: روز: بناد: شب: یل: شکیر: و: صبح: نگاه  
سحر: علی: الصباح: با: داد: با: دادن: شام: امروز  
دیروز: و: پس: و: با: هر: روز: هر: روز: شب: شب  
شب: دوش: هر: شب: تاریخ: صبح: خور  
شب: تمام: در: مار: و: با: شب: و: دوش: و: شب: و: شب

ناره و خراج و در ابوالفضل اسفل الالفین خیم در میره کما

نور خسته رویانی رنگ جیریل اسرافیل ملک بل عرارل  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

کروبی بسوی قدوسی امانت کما کما کما کما کما کما  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

رما و حین امانت کما کما کما کما کما کما  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

نور خسته و خراج و خراج و خراج و خراج و خراج  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

نور خسته و خراج و خراج و خراج و خراج و خراج  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

نور خسته و خراج و خراج و خراج و خراج و خراج  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

نور خسته و خراج و خراج و خراج و خراج و خراج  
نور خسته نام فرشته نام فرشته نام فرشته

برهان: چهارخان هر کانی تفصیل یازدهم در اسماء خلقت  
ان بر چند وجه است: <sup>حان</sup> سیمای هوا و ارضی و آتش  
خلقت آسمان خلقت هوا خلقت زمین خلقت  
آب و گیاه و ظاهر مخلوقات قسم است حوادث و نباتات  
حیوانات و اینها خالی از چهار عنصر نیست لیکن آسمان و زمین  
و آتش و آب نیز گفته شود و هر مخلوق را با اعتبار فاعل و مفعول  
بان ام یا شدن این اقسام ام بقلم آید که فهم مبتدی در وصول  
ان متن آید و فصل دوازدهم در اسماء خلقت و نباتات  
و فلک کردن: سپهر زمان سما به پنج بخش  
اسماء  
۱ رفرف ۲ لامکان ۳ سدره المنتهی ۴ کریمیه ۵ جنت  
۶ بام مکان ۷ لامکان ۸ مکان حضرت جبرئیل ۹ است  
۱۰ و دوس ۱۱ عدن ۱۲ لرم ۱۳ نعم ۱۴ دار النور ۱۵ روضه ۱۶ صنان  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

السلام  
اعراف: اسماء و درخت جنت و حرمه و ماوراء  
اعراف

شبانه روزی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

عزیز تر از هر کسی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد

بوی خوشی که در این شهر میگذرد  
بوی خوشی که در این شهر میگذرد



هزار پایه چلایم کزفش ریح: مریچه عرو کسه خزانین:

گنجینه: چش: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:

میل: مریچه: عرو کسه: خزانین:









دست خنده به پیشی برگ  
چشمه خورشید در مره بخار خستین  
مهر خورشید در مره بخار خستین

در خج خنده حال کسج  
چشمه خورشید در مره بخار خستین  
مهر خورشید در مره بخار خستین

در خج خنده حال کسج  
چشمه خورشید در مره بخار خستین  
مهر خورشید در مره بخار خستین

در خج خنده حال کسج  
چشمه خورشید در مره بخار خستین  
مهر خورشید در مره بخار خستین

در خج خنده حال کسج  
چشمه خورشید در مره بخار خستین  
مهر خورشید در مره بخار خستین





۱۰ فراغت، حشمت، شوکت، سطوت، شکوه، تمدن، اسرار، رفعت، معالیٰ؛

واعت است ویدم ۲ ۳ قدر مرتبه بنی ۲

د مکتب اقبال خواجه، کرمات حضرت مولانا "بلخیت" صاحب  
سرور د اقبال پیر ۴ مه ریه یی کسری

۱. اطلاع باینست باشد اولاً دست، لرا و غم با تجارت قعد.

جبر رنجای ۴ اراده ۵ قدرت حکم و قدرت

در وقت مرض حکم درمان مراد استبداد طاعونی شاستی  
رحمت ۲ حکم ۲ است ۲ . حاشیه ۲

۱۰ بابا یحییٰ: در مذهب باطل از کاتبه فیض کرم میسر است و در بخشش عداوت

جوت م م فیض کرم منی و کشتن عدا

۱۰ انصاف، حکمت، عفت، شجاعت، ہمت، جلد و دست، تجلہ و عفت:

الطاف رزائي پاكستانى مردانہ ۴ ۳ ۲ ۱ جبر

جبر طاعت و عبادت و شغل و بخت و محنت و جوارح و حس و خواص

۲ بندہ ۲ میرا رہا، بیکبریا، مٹا موسیٰ ۴

حسن کینه عدالت - عفو و جفا توغض اللف و عطف اللف  
و صیغہ نینو ۴ حصار حد افتراس جبراً ۲ ۳

در محال اشکال است اسان تعجیل بحالت رفوف ویزنا خیر و رنگ

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

رتوف: تقاضای شایسته: تعلل و قیود نهادن: بطلان افسانه تحکام است

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

در سبک: نور به هم دراز است: نور یک: و در سه: چهار: پنج: شش:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

در هفت: هشت: نه: ده: یازده: دوازده: سیزده: چهارده:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

پانزده: شانزده: هفده: یازده: نوزده: بیست: بیست یک:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

بیست و دو: بیست و سه: بیست و چهار: بیست و پنج: بیست و شش:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

بیست و هفت: بیست و هشت: بیست و نهم: سی: سی یک: سی و دو: سی و سه:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

سی و چهار: سی و پنج: سی و شش: سی و هفت: سی و هشت: سی و نهم:

۱۳ ۲ ۱۰۱ جلدی ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

مع نعت شمس پند اندر سلامت و عطر اسون جا  
۴ ۵ ۶ نعت ۴ ۳ ۲ ۱ به کمال کمال

سخن نکره تدبیر علاج معالجه حاصل  
۴ ۳ ۲ ۱ هر علاج معالجه حاصل تبدیل ۴ ۳ ۲ ۱

حیرت یغما غنیمت خزینه دور ویرانه ذخیره خانه کج  
۴ ۳ ۲ ۱ حیرت یغما غنیمت خزینه دور ویرانه ذخیره خانه کج

بیز بسیار بصاعت سرمای رخت سامان سود فایده نفع مانع  
۴ ۳ ۲ ۱ بیز بسیار بصاعت سرمای رخت سامان سود فایده نفع مانع

زیاد و خار و خرد گریه گریه دین نقد خرمن عام سودی  
۴ ۳ ۲ ۱ زیاد و خار و خرد گریه گریه دین نقد خرمن عام سودی

فرض حسنه سعاده خیر غایت مزج دوا دان قیمت چینه موهنه  
۴ ۳ ۲ ۱ فرض حسنه سعاده خیر غایت مزج دوا دان قیمت چینه موهنه

نزدن حارثه کرانه کرانه سبک افغان آناه من موانع و من  
۴ ۳ ۲ ۱ نزدن حارثه کرانه کرانه سبک افغان آناه من موانع و من

دوت فاعله دوزخ در یک گروه نیک فرسنگ دوزخ و شکار  
۴ ۳ ۲ ۱ دوت فاعله دوزخ در یک گروه نیک فرسنگ دوزخ و شکار





چهل چهل یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش

۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶

چهل و هفت چهل و هشت چهل و نهم چهل و ده چهل و یازده چهل و دوازده

۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳

چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت چهل و هشت چهل و نهم

۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش

۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷

چهل و هشت چهل و نهم چهل و ده چهل و یازده چهل و دوازده چهل و سیزده

۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴

چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش

۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱

چهل و هشت چهل و نهم چهل و ده چهل و یازده چهل و دوازده چهل و سیزده

۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸

چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش

۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵

این بیتی برادر زاده حواش مشیره زاده حواش زاده  
م کدی بیابانجا ...  
شیره بیه جدید شوی بیابانجا ...  
پونا تو ...  
خط انبیا ...  
ام ...  
شادی تولد ...  
شادی تقریب ...  
شادی ...  
شادی ...

سید مراد جوان مشایب بمحض برابر کمالان بهرتر شهبانہ شا  
لم ۵۵۵ ۴ ۳ ۲ ۱ کمالان بهرتر شهبانہ شا

خبرنامه بادشاهیه ملک مشقه سلطان نظاما لهما جلد دوم ص ۱۰۸

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

۱۰۶ ۱۱ ویر بابیہ منیب سرور علیہ السلام

صدیقہ، مگر سچے کو تو ال-عسرت حواصہ - ہدیہ نوی - ہدیہ

سرکار وایسٹو، ملٹر کو تو ال - ۲ حب علام

۱۳ مارچ ۲۲

۱۔ قمریت تبار وروان : خاندان خانان جسر خوش دامن  
مرد کی گھرا ۴ ۳ ۲ سسرا تاٹ

۱۰. جیسو خسر پورہ خوشن ماورہ والادہ پورہ قندک ۵۰: الراجی۔

باب ۲ در خرید و فروش

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰





قتیلہ شمع مشعل کجید منکا پند منقاح قفل عبرت

قتیلہ شمع مشعل کجید منکا پند منقاح قفل عبرت

عمرال پرویزن اسیت بادکش بادبیرن تابرن

چلیہ ۲ سکو یکم ۲ نوا

دیکدان گزرغان رنجیز قیلہ جوارہ دوک قضا جوال

چرا ۲ گرامی رنجیز ہل کوید نفاذ کورہ ۲

چک جاروب پاچلدستی پاک صحرائی کفچہ میزان پلم

کاسا لیس سوسپی اوپلم لوبیا اولہ جلال کا اردی سرار بل

شہین وودہ ون دستہ اشتعالک دار قفص کلند

چو سرورہ دوا دوا دستہ اوٹسانا جلال کجیز کور

میلچہ کردون سنگ خاک فلاح فلاح مجنبت جحر

بیلچہ کردون سنگ خاک کجیز کور

قلیان جوس ناقوس جلاجل عداقت حوچک

نایان کجیز کور جلاجل عداقت حوچک

موجین تشہ گرسنہ عشق کیم صم بند قید مضیق

موجین تشہ گرسنہ عشق کیم صم بند قید مضیق





ما گنیز برادر ریکیزه خیمه دور گلخن افزون چرم دور مورچی  
ما گنیز برادر ریکیزه خیمه دور گلخن افزون چرم دور مورچی

کلان فوغ شتر بان باد بران قصاب بتوی صیاد  
کلان فوغ شتر بان باد بران قصاب بتوی صیاد  
سگتر اش حکاک کاغذی مطرب منی طباخ و روشن  
سگتر اش حکاک کاغذی مطرب منی طباخ و روشن

ریوش بدو سازن فصاحت مقم در اسماء طروف خم اوین  
ریوش بدو سازن فصاحت مقم در اسماء طروف خم اوین  
خوان سبوت سبوت کانه پیاو سبوت صراحی ساغر  
خوان سبوت سبوت کانه پیاو سبوت صراحی ساغر  
جام دوراک دور ابوت ریخیر فیل نوشته قبضه کان حلقه  
جام دوراک دور ابوت ریخیر فیل نوشته قبضه کان حلقه

خربندوق خرب توب خرب زمکله جریرنه و مانند ان  
خربندوق خرب توب خرب زمکله جریرنه و مانند ان

غزل و عرابه وصل مستم ششم در اسماء اللات و نوارات  
غزل و عرابه وصل مستم ششم در اسماء اللات و نوارات  
پیکار دیره خنجر و شنه شمشیر حاتم تیغ سیف  
پیکار دیره خنجر و شنه شمشیر حاتم تیغ سیف





صمام - علم - تقاب - بذوق توپ - کوزه - رمله - جزایر - کمان  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

توسن - تیر - خدایان - پیکان - سپهر - ترین - جوشن - حقیقت  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

زده - شاد - خود - ترک - حاج - تاربان - سقوه - قریان - چوبه  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

جنگ - جلد - خوشه - حب - دهلیز - ندم - پیکار - کارخانه  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

ماوراء - عریده - فنون - فتح - فروزنی - صلح - راستی  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

لذرم - مدارای - الفغان - فیله - بریعت - شکست - گریز - هزار  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

فصل - بت - هم - در - اسماء - گلشن - شاه - میره - جات - و - ترک - کاری  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

بوستان - گلستان - بهارستان - حدیقه - روح - روضه  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

گلزار - ریاض - مرقد - چمنستان - چمن - حیابان - سبزه  
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

و نه گنج و قفسه خشت کوه سنگد چو از بدت با کمال  
در آید و نه در آید و نه در آید و نه در آید

یا قوت لعل رزوه نفوسه نس روین اشرفی  
یا قوت لعل رزوه نفوسه نس روین اشرفی

درشت این مرد پند بیلج مراد می قوس حصا  
درشت این مرد پند بیلج مراد می قوس حصا

سنگیزه خدیو دریا به چشم دریا به آتش نام  
سنگیزه خدیو دریا به چشم دریا به آتش نام

دو خان دود شاره شرر شراره شعله زبانه زکال  
دو خان دود شاره شرر شراره شعله زبانه زکال

دانش خاکستر سمندر نس چرخ پری مهل نسیم  
دانش خاکستر سمندر نس چرخ پری مهل نسیم

در اسماء ابی ولایت که از خلق دار و باران ابر میخ ابر میخ  
در اسماء ابی ولایت که از خلق دار و باران ابر میخ ابر میخ

ز سحاب بحر و ریایم: خان گرو اب در طرطرح جوی  
ز سحاب بحر و ریایم: خان گرو اب در طرطرح جوی

کشتی قاتل بیل: نوک: در چینی: فلکل کرو: قلعه در انکوره:  
دعا: نوک: اللی: نوک: در چینی: مرچ: بیل: نوک:  
اسامی چند ادویه شهر و معروف اند شربت روفا: شربت میوه:

دروغن بادام: احمد: مانخواه: خارخک: عل: ایلین:  
اجایم: ۲ نوک: شمشیر: ۲

شکین: خوریده: کاسنی: عسل: نوک: بادیان: خول:  
سبب: جای: بل: کاسنی: نوک: ۲: سوف: رای:

اصل الوسن: ریلوسن: نفع: گلقد: سده: نام: رده: بیل:  
شش: نام: ادویه: بیل: گلقد: سده: نام: رده:

بیل: رده: بیل: سیاه: بر: سوسان: شمر: می: دانه: ریل: سیاه:  
بر: رده: بیل: سیاه: بر: سوسان: شمر: می: دانه: ریل: سیاه:

موسن: بیل: عتاب: حباب: گل: سن: سیاه:  
عتاب: بیل: عتاب: گل: سن: سیاه:

طبا: شتر: فصل: در: اسامی: جادوات: رانی: گل: خاک: عذاب:  
بیل: رده: بیل: سیاه: بر: سوسان: شمر: می: دانه: ریل: سیاه:

بی علم پس درین نسخہ بطوری تحریر یافت که در مختصر فایده طول  
بحصول انجامد و برادمان حیدر و شوار تبا شد از کاتبان امیدوار و که  
در ترتیب مرقوم بحرف نقل نمایند که برای معنی موجب فایده قاریان خواهد بود  
چنانچه یک تفسیر مفید اول با صیغه **ما** و مستثنی **فی** تشریح داد و مستثنی  
در جمیع فاعل و متغول و متکلم و از دینی ترقیم یافت و دیگر تفسیر مفید و مفاد  
بمیزین مرقوم از مبتدیان کوفان نمایند و اینهم مصدر بر آمد مصدر در فارسی  
اینست که در آخرش **دن** یا **تن** میباشد چنانچه آمدن رفتن و دادن  
و گرفتن و مانند آن **والله علم بالاعصاب** آمدن مصدر لاری **لهم** اول  
در صیغه واحد و جمع و غایب و حاضر و محلی و متکلم و مبتدئ و غیره آمد  
صیغه اثبات ماضی **عائیت** صیغه نفی واحد **عائیت** صیغه اثبات  
ماضی جمع واحد مخاطب **عائید** صیغه اثبات جمع مخاطب حاضر  
ماضید **عائیت** نفی جمع مخاطب **عائیدم** صیغه اثبات ماضی و متکلم واحد  
ماضید **عائیت** ماضی جمع متکلم **عائیدم** در اثبات و نفی فارسی  
ست تفاوت نون که یافته در اول هر صیغه که از نسبت نفی کرد و چنانچه  
آمد اثبات ماضی نفی علی بندا القیاس تفسیر تشریح و حکم کرد شد واحد و جمع





می آید باشی می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید یا خشم می آید  
و آید خوام آید خوام آید تو یزید می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید  
یا ایام می آید تو یزید می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید  
و آید خوام آید خوام آید تو یزید می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید  
جمع حافر تو یزید می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید  
بعد تشریح صیغه می آید بیان کردن بعضی الفاظ و کلمات است که در هر صیغه  
که شامل شوند معانی و مطالب مضمون مختلفه بموجب عرض تحریر و تفسیر  
آید اول در بیان کلماتی که در آنهم بطور صیغه مستمر شود آن اینست  
تو یزید می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید یا خشم می آید  
شدم شدم کلمات که بمعنی آید است مستقیم می آید یا خشم می آید  
یا صیغه می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید یا خشم می آید  
موموم او می آید یا خشم می آید یا شیم تو یزید می آید یا خشم می آید  
کلمات متفرقه و مفرد از ازار که در ترجمه چیه است چند چندان  
چندین چنان چنان این است این است از ایشان از ایشان اینجا  
اینجا از اینجا اینجا کی نه اینجا کس شان خود اینکس اینکس

در تعریف اول مذکور مرقوم ابتدا تعاریف و غیرا اختصار فقط از صنوع ایماست

مخاطب هر دو علامت جمع مخاطب حاضر و میم فقط دام علامت واحد

ویم دایم چہ تکلم نصرتی ماضی دریم بالکلہ می چنانچہ می آمدی آمدند  
می آمدید می آمدی آمدیم آمدید ماضی معلوم می آمدی آمدید آمدی آمدید

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے اور میں نے اسے یاد کیا ہے۔

یا اے میری قوم! فی جہام مشترک یا صنوا یا سفارح و غیرہ

ہاں ہی بخود ہر جملہ مت کہ وہاں شامل شود کان معنی نرود بمقام

بیان امریست که این امریست که آمده است آمده ام آمده ایم

ما نبي سجده بالخط بود آند بود آند بودند آند بودي آند بودم

آندہ بودیم آخری سار دہ ہستم چون سوار بندہ معلوم نشد کلمہ یا شد و

ضمیمہ چوتھم چنانچہ آمدہ پشد آمدہ باشند آمدہ باشی آمدہ باشند

آدم باشم آمده باشم (مترجم ضمیمه) این امر را چنان خواهند که امر

گفتند که در اجل صنوع مرقوم العدد در آید چنانچه می آید یا شد می

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

شما هرگاه لید اکنون حال ایرون باز برتر ترانه خرد اعم الله  
الذکر اگر خید هر چند یکین ما فیکف کرا بیدیم رجا  
مذترب توقع لدم سترم قدغن تا کید نفید تب چون اینم معلوم  
ندی داده آید بعد بای ابواب بر بیان چند ضیو از مقدمه بار  
راول بر ضیو تعریف کلی شده بموجب بیان ضیوع کردن بای  
انفاط مشغول باشد شامل نموده از بندی پرسند تا ادشائی تر  
انفاط مشغول شود بر معانی عبارت قدرت یا بدوان است  
رسان ضیو مصدر ضیو ای رفت ضیو ای استمراری کلامی میرفتی  
ضیو می با ضیو مصارع و غیره با می هر رفته ضیو  
با کلمه بود رفته بود ضیو از مرسوم رفته باشد ضیو استفعال  
خواهد رفت ضیو حال روزه روندگان مفعول در ضیو ضیو  
ضیو جان با کلمه می میرود ضیو امر حاضر بر ضیو مود ضیو فاعل  
روند روندگان مفعول در ضیو ضیو هم نیست بعد کردن بر لفظ  
انفاط و کلمات مناسب است شامل بر ضیو خواهد بکنند و مرتبه  
کراندن است جایزه از با تجارت از بجا رفت در با  
در با





پروردگانی پرورد پرورد پرورد پرورد پرورد

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

بچند بچند بچند بچند بچند بچند بچند بچند

پرورنده پرورنده پرورنده پرورنده پرورنده

پرورنده پرورنده پرورنده پرورنده پرورنده

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن پسندیدن

[illegible]



خریدن خرید خرید خود خریده بحر خر خواستن خواست  
خواست خورده خوانده بخوانان خوانان خراشیدن خراشید  
خراشیده خراشد خراشنده بخراشش خراشش خرواشیدن  
خرواشید خرواشیده خرواشد خرواشنده بخرواشش خرواشش  
خوابیدن خوابید خوابیده خوابد خوابنده بخواب خواب  
خوابیدن خوابید خوابیده خواباند خوابانده بخوابان خوابان  
خاریدن خارید خاریده خارو خارنده بخار خار خاریدن  
خارید خاریده خاراند خارانده بخارم خارم خاریدن خارید  
خاپد خاپده خاپد خاپده بخای محای حمیدن حمید  
حمیده حمده حم حم حمیدن حمیده حمیده حمیده حمیده  
نخل محل بابل دیدن دید دیدید بیند بیند بیند بیند  
بینی داشتی داشت داشته دارد دارند دارند دارند  
دوختن دوخت دوخته دورو دورونده بدور بدور  
داشت داشت داشت داشت بدان بدان دان دان دان  
داده داد دادم داده دادم دادم دادم دادم دادم



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



آنچه خود را ستاد اطار طومره و قد ره پس زوای طومری  
مانند القاب در سایه طافت پای واده صاحبه شفق مکره

بر تارک فرزند آن خلد و مستدام با و ادا بقیامت و کورت را کلد  
چنین فدوی گشت کرد امیزه مروض میدار و الق واده صاحبه حداد  
گلایه کورتش و قیامت زاریت که تقاضا خسته مروض غایب

بیدار و القاب برادر کلان اخوان صاحب کفنی هریان ایندگاه برادران  
ستاد بعد اظهار مراتب می و شمایی ادراک و دولت محاصرت  
که زیاده از حدست مکشوف غیر عفو بدیر میگرداند اگر احوال  
قبه فیضان مظهر جود والا حان سلمه از حان بعد تقدیم مراتب

و شمایی حصول استقامت خدمت میسر جت مروض میاید  
ضای میگرداند القاب برادر خود برادر عزیز از جان بجا  
بعد شتیاق ملاقات بیجا که مزیدی بران ترصد  
مشهود خاطر میاید برادر بجان برابر بکند جان خوشتر محمد غاید  
حفظ الله بعد شتیاق ملاقات بیجا که مزیدی بران ترصد  
عموماً قبله خداوند خدایگان مصدر جود والا حان سلمه الله



بقدم ادا بیکه شایان مراتب است عرض نماید از قاپ حاکم همواره  
الکس که ان بیاض تر ماضی در روح افزای مظهر اعجاز فیهی بی پاد  
بعد ادا یی دریافت موانع علت دایمی بیاحت که قلم تجریر ان سر کوه  
عج بداد است میسار و مکتوف صیر گردانیده می آید اتفاق است  
و فتر بنحور ان هنر پرور است در قیام مالی لکار ان حلد صلیه  
پرور ان روزگار هنرم افروز و حصول کشت اگرانیده همیرین این  
بدو کلمه لطف افزای صیانت طبع این سراپا بیار پیشه پیش  
بعد برگشتی نخواهد بود زیاده چه نقدی و در اتفاق فای  
محکم شریعت ظهور بوجود کرامت مظهر مروج قوانین شریعت  
بنور محی مراتب مرتضوی زینت پیر باد و پس از  
تجلیج مراتب خراعت و انکسار و تمجید تواجد حضور و انقصار که شیوه  
قدوس نهادن روحیت آثار است بروض میرساند الهام شریعت  
پناه طریقت و سقا رقع بخت صمیم ان شریعت پناه وصول  
شد بر حقایق مرقوم اطلع دست خدا دانیده هم نام حصول  
ملقات جسمانی بر طریقه مواضع فرحت آیات محتوی برام

بداد بنیاد است که شیوه فدویان را نسخ الله تعالی دست  
 موعوض مای فیض برای میگرداند و القاب منسیره کلان همشیره  
 حاجه نفقه کرده اسم در پرده عصمت است بمقتضی نفقه و توفیر و  
 کرامت ابد و خود تر صد که همواره بترقیم و ترسیل صحیفه شریفه  
 و روحان بنموده باشند که لکنی خاطر انداخته است القاب  
 عصمت بی عفت و دستگیری منسیره غریزه حفظ و مصلحت  
 مست از اوقات بی کویا کون حاصل است مستلزم که همواره  
 بترسیل و حیات مباحات همه چگونگی حالات مسرور میافته باشد که  
 بر آن حوش بدین ترصد است زیاده چه بر طراز و القاب  
 اینخانه بادل یگانه در حفظ امان ایرودشان باشند خط مر  
 حقایق مندرجه معلوم کردیدی باید که پوسته بنجر حالات ایجا  
 مطمین بنموده باشد که در جمعی حاصل میشده شد زیاده چه بکار  
 القاب شریفه به نب ایله حانه محرم اسرار سراج افکار  
 سکه ایله مقالات شمایی استفاوه حدت و الاران و  
 ارحد و انسته جرض مطالب میپردازد و انجا صاحب سراج من

ادب سواد عنایات کبریا مدام بکرم عظیم ایرد کریم بد استان  
بوده کامروای مرادات داری باشند بعد اوعیه حاجیه مطالع  
سطح بر قوم کرایند اقباب و ادب متخوف رنگ بهار گلزار رشک  
فرخار باخویشای روز افزون مقرون باشند بعد ابراراه و نام و درد دل  
شید امار بمطلبی پردازد الهام گل گشتن مجبوی رنگ و بوی  
خونی چنین رنگین ادا می ابروی انجمن در یابی جان نوار عاشقین  
و سرور متوقان باشند بعد ابرار ساز و در شیشه و صدا قسته می  
الغاب و ادب عاشقی صبح صادق روزه عاشقی شفق شام و آفتاب  
رقار انیس شبهای یار همواره خلوت باب کلفت و الفت باشند  
بلند حرف طاری صفایان سرمد میدان به نته پردازی احوال دل و جان  
بیکر آید الهام و لغات رسد در یاد و کار مجنون و فرما و راد و جسته  
همیشه با توفیق و دوق باشند بعد از ولیدی رجان فرای روی خام  
رقم پرا تخرید غایت اقباب بزرگان و بزرگان از طرف فقر  
حب الفوا ملا دانر با سلمه ای اقباب ملازمتی بمواجبند  
فوریات سیادت و سنگاه شرافت پناه میر مکارم علی بجایند

کار فرمایش اینی جو در سرور و شادمانی داشتن سرور خاطر  
 از و در دست زیاده انقباض و در بخش ذات تقدس آیات  
 مظهر فیض الاهی مطلع اند ما بنیای حضرت شاه حبیب و قبله نام  
 بعد تمیز مراتب عبودیت و انوار و اندویشی ادراک و در  
 مواجعت کیمیا حایت که خلاصه مطالب عظیم است مشهور  
 رای ندین و خاطر هرگز نمی تواند انقباض و ادب است  
 ذات تقدس آیات مظهر فیض الاهی مصدر فضایل ما بنیای  
 سایه احوال بر کمال ایزدی ظل تعهدت بیعایات سیم بدی  
 مجموعه علم و عمل مرکز ارباب علم و نخل بیع کمال است بی پایان  
 مجمع فیوضات فراوان حضرت مخدوم حاج و قبله و بعد مکرم  
 محترم دام فیض ابد الابرار که در موافق و معقده کت بهر حال  
 بوده بر معارف و مستفیضان عقیدت نشان با و بعد تقدیم لوازم  
 عبودیت در تبیین مراتب عبودیت مطالب عرفی بموضع و وصل  
 یا آرد انقباض و انقباض و نقش طراز صمیم سعادت و غنی  
 زنده نجات بندگی ستوده مقال برگزیده احوال منظر انظار تعقل

خداوندان تحت از طرف ملازمت بطریق عرضداشت عرضداشت  
کمترین خانه زادان عقیدتشان پیاپی ادب ستاده بروض فیض یابان حضور  
لایع انوره که برج سلاطین هفت کشور و خواقین بود بکشت میرساند الهام  
خانه زاد بلا اشتباه محمد بنه فرق عبودیت بر زمین خاک ری ماییده  
و چنین عقیدت ضیاء پذیر بر زمین جانپاری گردانیده دره وار بموقف  
عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن هست این میرساند  
الهام شایسته عرضداشت کمترین امال محمد سعید بعد ادای ادای مراتب  
گوشش تیسیم که سجده ریزه فردیان عقیدت تهنیت بروض خاکفان غنیمه  
دولت و اقبال و حاشیه شمعان بن طحاه و جلال میرساند الهام  
عرضداشت عقیدت شعاع عبدالغفار کلاسه گلای خلوص و انوار راه  
عماد افتخار نموده بروض بهره اندوزان محفل عظیم بیرون توپم مستعد الهام  
نواب عجبنا بعلی خطاب صاحب عالم و عالمان که ملجای مستعدان  
روی زمین است میرساند الهام بر یکم عرضداشت کمترین نامک  
پرورده ای را سوخت انار محمدیار بعد تقدیم مراتب صراحت  
و انبار و نیتیم رواتب حضور و افتخار بموقف محرابان ابوان دو  
و شهر یاری و حجابان سراپرده عفت و بخشایری نواب تقدس سپهر

انقباب سپاسی شجاعت و تدبیر پناه فلاخی در حفظ الهی باشند ایضا  
 شجاعت شجاعت فلاخی حفظ انقباب عالم فعلت و کمالات  
 دستگاه و موری طالب علی بن فیت باشند ایضا فضایل انقباب  
 کمالات ماب محمد باقر محفوظ باشند و انقباب حکیم حکمت و صداقت  
 دستگاه و حکیم احمد علی بن حفظ ایضا انقباب عالم امانت پناه  
 فلاخی بن فیت باشند انقباب تقیه ی مری عریز انقدر فلاخی محفوظ باشند  
 ایضا خصوصیت دستگاه و فلاخی حفظ انقباب مهابت که اهل  
 عزت باشند عزت نامار حفظ انقباب اهلکار بی که فی الحقیقه  
 عزت در قرب داشته باشند حکمت و کمالات دستگاه  
 محفوظ باشند انقباب خدنگار مری مستحسن اندکست فلاخی حفظ  
 انقباب و یوان پیشه که اعد و در بار اند کرامی قدر بن فیت باشند  
 انقباب و یوان پیشه که اعد و در بار اند کرامی قدر بن فیت باشند  
 بسیار و نجابت دستگاه و مری مایان محیط عراطف  
 مشمول جلال عراطف و مایان بوده باشند ایضا رفعت و عزت  
 مرتبت یزدان انقباب علی حفظ ایضا انقباب رفعت و شجاعت  
 محفوظ باشند انقباب شجاعت و شرافت مرتبت شیخ فلاخی حفظ انقباب



نامور دوران درام اقباله میرساند باب پنجم در رفعات و ترغیبات  
مراتب متبصر پنج فصل و فصل اول در شکایات عدم ریه مراد است  
و رسید جوابهای ترغیبات یکدیگر و غیره مطالب فصل دوم  
در پرداخت معاملات و خدمات و عرایض و شکوای ترغیبات  
و دیگر مقدمات فصل سوم در مکاتبات بدار کما در قسم  
فصل چهارم در مفاد و ضایعات تعزیت و فصل پنجم در رفعات و ترغیبات  
و طلبات و رسیدگی و دیگر مطالب و مقاصد بر سنجیدن  
والا دانش پوشیده بدار که مخفی نامه با موافقت این پربهانه  
با اهل و مروت صاحبان علم و فضل از قدیم ظاهر خصوصاً در پیش روان  
بند و در بعضی جا جهت تحریر رفعات و پرداخت و ترغیبات ضروری  
بنام ملک و دستگاه ظہور علی شاد و میرزا بیفیشا کردان که اندکی در  
تحریر عبارت شعوری در ایشان دیده و اجازت داده که  
ترغیبات مل و دین نسخ نماید که بکار بهدیان آید چندین از رفعات  
سلیخ خود هم بقلم آند که اکثر شغل بده تعلیم متعلمان کتاب و  
تصنیف و تالیف عبارت تثنی و تکرار بوده است و بطوریت

جلباب ملکه خشک و تر حاجبه برو بگر میرساند ایضا عرضداشت  
کهترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمدیاز برپیشش جا و ملاحت  
و انقیاد پایا را سر است و اعتقاد نموده بعرض باریابان  
استان تقدیرش نواب مهر نقاب قدس القاب ملکه زمین  
درمان صاحب عالم دعا لیان میرساند القاب در بر عرضداشت  
عشکر غایت نامحصر عبد العزیز بعد تقدیم مبلع مراسم مذکری و تلوین  
پرستندگی بموقف عرض بهره یابان حضور موفور السوء نواب عالی جناب  
شهرت هر صولت استظهار کنند ان جناب و بقدر و چنان  
میرساند ایضا عرضداشت کهترین مذکبان در سوختن محمد  
بکاروری گرفتار فدویت سمات مادر نوا حراز سعادت  
و وسیله امتیاز مسافرت الکافیه بعرض باریابان حاج شیخ بط  
فیض سناط محفل عظمای نواب ملک جناب و بقدر رباب شما  
کیده اصحاب صدق و صفا میرساند القاب نواب نوا ایضا صاحب الملک  
عالی مرتبت نقاوه درودمان امارت سلطه خاندان ایات  
دام اقباله و نوائه فلانی احسانیت فدویانه بکار آمده معروض  
خورشید صای بیگر داند ایضا بعرض نوا ایضا و بقدر خدایگان

بد ریافت صحت مزاج در ویداد انجا روانه ساخت توفیق  
نظر بر اشتقاق قدیمی احوال مشرد حایجا و موجب عدم التفات نیک  
قلم دارند تا ما انکه صاحب بدر روز کار صاحب داده بر حق می شود منطقی  
میراث است علی صاحب بامید روز کار مدتی در انجا تامل بسر بردند  
فا ما شاید مقصودشان بگونه گاه شصت احوال میر مدح را  
روان انجا ساخت هر قدر که در مقدمه درستی روز کار ان صاحب داده  
والله تبارک و تعالی بکار خواهند بود موجب سبزی داری و مفاد  
کونین خواهد بود زیاده چه رقت منتقل اغدا نه ششست چهار ستاره  
حاجب مظهر اشتقاق و مهربانی و مصدر اخلاق و قدر دانی سلمه الله  
از ظاهر اندر وی مواجعت سامی از تفکیکات دانسته بمطلب میگرداید  
ملاحظه کرامی که یاد از اللفاف مظهر اعطاف میداد بنرم افرد  
ویده اسطر کردید سه دم کثرت دم چون نام است کوی  
کلید باب کلستان دلکش بود اندر عدم رسی مسکاتبات نیاز  
ساعت که بقلم اتحاد رقم آمده صورت اینست از پنجاه یک در سر کار  
ما صاحب بهنده در می رسیدی یافته خدا گواه که روزی خود

این قسم رقعاتی چند قلم بنموده و فرامین بادشاهان و احکام  
به عنوان مدمان و کاتب اسنادان سلف بسیارست و فهم مبتدی  
با دراک ان قاهر بنده خوف داشته فصل اول در شکایات  
عدم رسد اسلالت و رسید جوابهای نوشتههای یکدیگر و غیره رقو  
باشکایات عدم رسید نامهجات مراد حاجب تلفی هرمان موت  
نشن سکه نامه ای ابرار شوقی که خادم دوزبان متبسطش حیران  
بود ان ضمیر بنفست و ان حواله نموده بعد عاری پر دارد که بوقت  
تشریف داشتن اینجا بر قدر که توجهات دینی بر حال میار اشتغال  
مبدول می نمودند و معرجه خادم را طاقت انانیت که تحریر  
نما را از دریک بداد السلطت لا بعد رسیده حرف و مانده سینه  
صدق و صفات محمود و بنده بقوی سرع هر که زردیده و در اول  
کامی در بندت مشارف نقد نامهجات اطمینان طرز و حجت پر  
خاطر منظر نه ند از اینجا که الطاف قدیمی ذات شریف بدل  
این کجیف جان پر تواند آخته که روز شب سرع زبان بدگر  
شغل دل به دوش و ما چار پس ندان نظاری بسیار اجوره دار  
بدین

جای تعجب و مقام خیر که قرین چهار قطعه اشتیاق نامحبت بصحبه  
مردگان روزندگان از صوب ترسیل داشته یکین با وجود اندر شد مردان  
از یک پرچه قرطاس محبت لباسش و مانده خسته زرا بخاک  
در عالم ربنا طکم توجیهی کنجایش ندارد و رشایان الطاف <sup>سنت</sup> چنان  
که آیند به بر قسیم سامی مفارقات با و فرما باشند که در عالم  
یکجنتی نعم ابدل مواهلت جهان همین مکاتبت روحانیست  
ریا و رشوق و بس در عذاب زردم ترسیل رقایم نیاز <sup>ح</sup> بر خدا  
مظهر غیایات فراوان مصدر توجهات بی پایان <sup>در اشتیاق</sup> سلیم ابد <sup>نیاز</sup> مواهلت  
ملاقات مسرت ایات مقالات اشتیاق و مکاتبات  
بیوک قلم آوردن محض به لفظات عرفیه پرداختست <sup>بند</sup> است  
بان میگزاید بدعای در آید سامی نامه تلفظ قرین محتوی شکایت  
عدم سی رقایم نیاز ضیایم وصول عا طفت آورد و در خاطر منظر  
افرو و مشفق دین عمر چند قطعات و ثانی نیاز ابد خدا شده  
محض نزد حضور نامه بران موصول مظاهر کرامی نشد و الا الطاف  
کر مفرمایند ذات الشفای ایات دل تو و منزل نه چندان <sup>بدم</sup>

ارام نجات ییده و حرف استقامت <sup>۵</sup> جای بگوش خیال نشیده  
 کجای مغان و قتی برف کوهستان و غیره اطراف نامیده میشود  
 و آنچه کنجایش که در تحریر و ترسیل مسافرات تصور بی نظیر  
 رسیده که فیما بین جای این وان نامیده هر حدیث از قصه اسمعی  
 تکلل در بنای بنام رسیده با خادم و برین تصور فرموده در بنامندان  
 بیرون نشاند و امیده در ترسیل رسل و رایل هم بمقدور تصور <sup>تصور</sup>  
 رو بخواب نمود و برین رت علیها را در ملک بارگیران ملازم <sup>کنانیده</sup>  
 شد آن رتبه که المستعان قید کج خدشی تاسیه او شان است  
 بمعه ظهور خاند شرافت خاطر شریف مجمع فرماید زیاده بحر نیاز  
 چه گذارش نماید رتبه بدو سستی با انکار مردم رسی خط شمس حب  
 مودت اکرم به الطاف اتم شیخ قمر الدین حب سلمه ایه تل اشفاق  
 ملاقات سرت ایات انقدر در استیلاست که با خاطر ملک <sup>در شایط</sup>  
 ملک نمیا در آید باندانی ساخته و منحصر بالماسه گذاشته خاد و داد  
 به بطور مدعایندار و سپاسی دی که لکده سه خربت و محبت <sup>شکفتگی</sup>  
 دار و دترادف و عزت چارچین مزاج سامی و ایما مطلوب <sup>منش</sup>

دام فیضهم بر سفاری مستفغان عقیدتشان الیایوم التاد  
باد پس از تینع مراتب خراعت و انکسار و تعبد قود عد حصص  
افتخار که شیوه فدویت بهاوان روحیت آثار است بوض  
میراند شرف نام عظمت الین بنی شکایت رسمی عراض میاز  
و استعار احوال جنگ نواها صاحب اسب الدوله یار در بدترین حالت  
ورود فرمود سر بایه غرت و انتحار این دره حاکم را فرود  
قیده از امتار طبع و تردد خاطر بسنگاه سکنان شقاوت  
نشان که بر پا بود در تینع عراض توقیفی بیان آمده والا حدیثی  
ظهور قصور چه امکان دارد بهر حال رباعی ز بندگیست اگر چه دردم  
لیکن بخیال در حضورم لطف بود امید گاهم کافی غایت  
چانم و حقیقت اینجا برین نوال که رجحیت سسکه لایحه دالم با کرده  
بی شکوه بار آورده کز فتن پرکشات جا پیدا نواها صاحب خداوند نعمت  
دام اقباله عازم این صوب گشته از قلع چهار گنده سنجک در پیوسته بود  
در رفد از طرفین جنگ ثوبه تهاب در میان احوال امر لایحه  
و نواب فیض طلب غیره که در شجاعت و شهامت شهیده افاف

بیاگر کشید که فراموشی کنی پیش داشته باشد هر صحت اینده تمام  
 از طریق رسل و سایل مسدود نخواهد شد زیرا و نه بخوابد و صحت  
 صورتی که خلاصه مطالب است چه بقلم آید ز قوت کرد در دیر <sup>مکانها</sup>  
 جانب است و لغت طراز صغیر سعادت مند ی حرف پرداز جریده  
 تحت بندی ستوده فعال برگزیده افعال الله کج عمل براد است  
 کوین فایز بوده و کام باشند بعد از عید در فیه بمطالب میگرد  
 ویرست که بمطالع منیر نام مجت طراز طالع اندوز گردانیده  
 چشم دل بر شاه راه گران است اگر چه بمقتضای زمانه و طاعت  
 بشری که بیشتر معروف تغافل اند خوب معلوم و مفهیم کین  
 زمین وضع میگویی میگما میداند بنا بر آن بقلم می آید که آید مقصد  
 شوند نه شایسته احوال آن سعادت منیر باشد و خاطر ایجاب  
 مردم متوجه بخود دانسته احوال حیرت عافیت وردید و جاب  
 که میبینی نواب اسد الدوله نجابت عینی بیاد و رو کمان است  
 می نگاشته باشند عری که جاب است بعد دوم از سال عز اینس مایر  
 و کما بقدر دیگر طلل خل طلیل سایه میضی میرایه محمود می حاجت



مطلوبه ابله حضرت دارند ساقی توقف نوزند تا کید شهید  
نیز دارند عرضی در جواب اصدانقه حضرت مبارک کما ابو عرض  
معا فی حداد خدمت فیما فرمان دام اقباله پیرساند شقه خاص  
کرامت اخصاص متضمن تقیدات ارباب کاغذ جمع و جمع <sup>۱۲۱۲</sup> فصل  
و جموعا علیها <sup>۱۲۱۲</sup> شرفا بدله یافت نوزند سر بند کرد امید  
خداوند من از هنگام ورود ویض احوالش فکر ترسیل کاغذ  
مطلوبه بخدمت پیر و در پیش است بکینند چند روز بهوایی سکه سر  
عاضه الثوب چشم لاحتی حال بود درستی کاغذ بموی ابله تعلقی دارد  
و از بیم توقف رد نمود و الا چه طاقت که تغافل در بدو بین که  
لله شاکا ابله را در چشم فرست داد و کواغذ جمع و جمع بخدمت کند  
درست کنایه بصحابیه کاره ترسیل حضور والا بموه مطر  
کجا اثر خواهد که شت برسدش در حیره اندر غرت و شکار  
کرد و پیرت ای جموعا علیها مرتب میشود ان شاء الله تعالی در روز  
ابله عالجیاب خواهد نمود و اجنبی عرض نمایند اقباله عمر و  
دولت تان و درختان یاد برب العباد و پروردگار تعالی

زانند و نال قلمه بیرون برانده و مانند شیران دیر بران کرده و شقاوت  
 پرده حمد آورده بدست شیر خوکار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند  
 و چند هزار کس را زخمی ساختند و از شکم طوفیل یکصد جوان بکارتان  
 و زخمی شدند ابواب فتح در فریدی بروی بهادران نصرت  
 نشان مفتوح شد و تکت اعلا صریح است احوال این بود  
 که گذارش نمود از عقب آنچه خواهد شد بموضع عرض خواهد آورد  
 زیاده چه عرض نماید فصل دوم در پر و ابجات معاملات  
 و خدمات عرایض خلوک و سجلات و دیگر مقدمات شد  
 دیدنی برای افعال کاغذ جمع و جرح <sup>فصل ۱۴</sup> و جوامع بسیار  
 و کجاست و سنگاه شرافت و امانت پناه جلال الدین حیدر  
 بعافیت باشند عرصه ده روز منقضی گشته که در باره سال  
 کاغذ جمع جرح <sup>فصل ۱۵</sup> و جوامع بسیار  
 آید در مقام پذیرفته که روز و ثواب ابله عذرند تا بخود کواغذ منقضی  
 حضور رسیده چون ابقتد قفا فل و عدم شادی در کار مبارک  
 برتر مستحق نیست لهذا مکر ترقیم می پذیرد که بخود درود شوق کاغذ

سرد را بده و در مردم با سر از ایشان بفرار  
که موجب عبرت دیگران گردد انظار جواب با انوار در میان  
ندام بترقیم سامی مانجات مع کار و بار لایق با و نمودن  
و نمودن است خط در جواب درود صحیفه میرزا ملکرم کریم  
دام اشفاقتم بعد از طهار مرا شوقی که بر از رسمیت عریض  
به لطیف دعا ضروری می پرداز و بقیه کرامی و یقوسانی شتر  
اند سفیدان موضع خلایق عده برگنه مفوضه مخلص بوقت  
شب عله موضع خلایق متعلق خلایق برگنه العاصیه بدرودی درو  
کرده آورده اند و حصول الطاف شمول آوردن آنجا که مشغول  
کلمات لطیف است بودند طحطا از در فی الواقع طریقی عمومی  
جدا پس مقرریت بموجب ایامی شریف مجود و حصول سامی  
صحیفه و تکشدید بطریق مداران موضع مذکور تعین ساخته  
بمانی که حاضری عله مسروق تمام و کمال با مکان سزا  
به بدیداران ما سزا عاید خواهد شد هر صورت حاضر جمع  
فرمایند محب ویرانی خادم صمیم تصور فرموده ندام بترقیم  
مانجات عالیه لطیف پیرایه و فرمایند پیر دانه حضور در  
استرداد خواسته حلت و معاملات و دستگاه چود پیری

ارشاد حضور مصالح شد کار در محاسن روان ساخت و  
انسان را به تعالی باقبال نعمت پیوست کار شد کار غنیمت  
سعادته اندوز جنایات میماید بگردان زبانه صدا و ب  
صحیفه جاب عامل عامل در باب استر داد غله سرزور  
را ایضا مصدر کم خون الطاف اتم سلمه الیه تعالی مراتب شرف  
ملاقات را بهائی نیست که بدست یاری خادم دوزبان بموضع  
تحریر لاجرم غمان شد نیز قلم را از وسعت آباد بیانش  
منعطف ساخته بخود نگاه مدح می آرد در میوه درد آن بد  
با انبار موضع یک علم بر گنه بریده بوقت شب ندا عیب کنیم  
قرینه سلاویه در دعوای بر روند و کشان در آن موضع مدح و ستایش  
بموضع بطور پائیده جمله سر و قدم او شان ثابت و تحقیق  
کرده اند چون ظهور اسمی در تعلق داری صاحب حالی عجیب  
و منقده طریقی بهر صورت واحد بنا بر تقدیم او را شده  
توقع که نظر با مراتب دستکش شدید بر آنوقت کوه بینی  
و با عاقبت اندیشش نین از موده جمله مهنه و قه با کان

اینها واجب الطلب است از آنجا که این مردم بتقویت سرکار  
میدهند باید که دستکش شدید نموده زرشان وصول گیرانده  
در رسیدن جوانان مرقوم گرفته بخود نویسند و ریشنا بکند  
مزید پندارند تنهایی مقرر بر چند مقدمات معاملات بر  
میرانند بهمانی غله موضع شکر پور نموده بموجب خسته زرش  
بصحرای امام بخش بر کماره ارسال داشته بر رسیدن اقتضای باید  
و بنا بر کنگوت و سیات علی و پامکاشت و غیره عارض بوده فاما  
بودن بدون مصروفیت و بهره از رفتن اینجا متوقف ماندند و  
ست که سه چهار مصروف و دو سه کینه و پنج شش پنهان  
از سرکار یا مصوب شود شوند که بعلت تمام کنگوت ساخته  
بتحاصل انجام دارد و شامرو و مفتده دیده که جمعی شش و اگر حکم  
شود بنمود و کنگوت مخفی کرده آید واجب بر عرض نماید  
عربی بخوبی در مقدمات بر عرض میرساند و می رسد سابق  
مورد و ملاحظه عالی شده شده و الحال زشت قنوت  
زیرم بر ارغان گرفته چشمه تحصل حاصل و جاری با بر انجام

طوباشند و صده ماهه رو با نفقات که ده و دارد  
و چون موضع دولت پور چهار راس از کاهان و  
هفت راس گاویشان از صحرای موضع فرید پور جائز  
را میقدر مکارم علیخان جی میکرده بر دند بدها قلمی میگرد  
نه بچیل عجل راسان بدکوران مستور دارند و دند و پورده  
و غیره رسیاب چپ مندی و خشکی که ابجا موجود است بر حاکم  
بار کرده ابله بخارند نهان و نوزند در سیاب قدغن  
بنایع میباشند بموجب ابله آرند و صیغه تقدیمات رعت  
و عوای مرتب بدرالدین بیک به رعایت باشند چون  
موضع سامیه و داجوید و یکدی که تفویض خصوصیت  
مرتبت بدو و هر یک از ویهاست بودند و الحال بموجب استدعا  
ایشان بادشاه مل پرکنه کرده شد و خصوصیت مرتب  
بعیوض دیها و مذکور بانبست معاملة آنها نمودن مبلغ دوم کار  
زرد و مکان الله حسنیه نام و هریرام سامهوان نویا مید و داجو  
سرکار نموده بود و سرکار موصول شد تا حال زمینداران ادای  
سامهوان نموده اند و مبلغ چهار هزار و سیصد و دیگر بد  
انها

شتر در گوشت و لذیذ و شفاوت کشتی از موضع هلاک و ده و پنجاه  
آبادی رسیدار آن قدیم موضع ندبور میرایه الصالح یافت چون مدعا  
از آبادی دید و هیچ از مرد و دست و وصول باقیات سرکار ازین پرس  
نرا نبخشکی خاطر خواه نموده کوجان را آباد بدیه نماید و مبلغ  
در کشاکش میروند آن را به نعل بنجوی گرفته خواهد شد و برای  
سزای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی کرد و شقه در جواب عرضی  
مرقوم از صدر کرامت عوای مرتبت رنگین رام یافت باشند  
عرضی مرید مشور برای که بهادری علم موضع شکر پور ساخته ریش زلال  
حضور نموده و اخلاقی از دفتر مرحمت کرد و درخواست منصف  
و کینه و پیره و سایر ککوت و دیهات علمی و پایگشت و پیمایش و ککوت  
محقق بر اوضاع مشخصه جمع بنده بکار دارد و صدر و پیر و سلمه بطور در آمد و مراد  
بوضوح پیوست و در اخلاقی بوقت فایز شدن و بدربار خواهد  
یافت و ککوت و دیهات علمی و پایگشت که تجویز نموده اند مشخص  
و دیهات مشخصه را که بهود و ککوت محقق قرار داده اند لعل آید بموجب  
استدعا ایشان منصف و کینه و پیره از حضور روانه نموده خواهد شد

دستکات سوار و پیاده ماموران را در تمام با قبال عالی تجل  
عجل ز باقیات بموض وصول در آورده ارسال حضور میباید  
و مبلغ پنج روپیه که بابت <sup>۱۲۱</sup> وفاکتها گناجات رسیدار  
بملا داده موبی ابله بوقت شب مع عیال و اطفال فراری  
بموضع مای بر میداران ابا و اجداد خود ابا در دیده جنت  
طلب مبلغان تقاوی سپایی را نزد ما برده فرستاده بود که  
استکبار جواب داد و که جران که رسیدند قدیمی دیده میگردانند  
بسی سختی نکوت سال گذشته گریخته رفته بودند الحال پیغام میدهد  
که انا بیان را بندگان مخصوص در موضع بشرط حق دمی آباد سازند لا کلام  
ما بقی کار را سازیم و در کاشت منکر و غیره میپردازیم در میان  
امر بود بر صر زنا میباشند در جواب غرضی مروت اهدار امانت نامه  
خود محبت آگاه و نسبت فعل بعافیت باشند عرضی مرده بطر  
در آمد بر صرح انجامید گرفتن قبو بیت نزد میداران و اجرای حشمت  
تحصل موقع ریگشده هر قدر که در تحمل زنجیر بکار خواهند برد خوب  
حسن مجرای ایشان و احوال رو بفرموده باندن گناجات در راه



والحال که بفضل الهی صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بود و انحراف  
تاب جلوه گری مبادوده گذاشته آمدند و در عالم اسباب بدون غلظت  
نتوان شد لهذا بقلم می آید که برای شب خود را در اینجا سپری نماید  
علمی نماید که اینجا بسد و بایکدیگر صلاح معقول کار مرسوم گرفته شود  
زیاده چه بر طراز داشته حضور اسمی بچشم رسیده و در این محضر  
بسم بچشم شده حفظ عرضی برسد ایشان مشعر برآمد مقدمان موضوع  
تعلیق هرگز نداشتند را حکیم بوعلی خان عامل پرکنه کرانه گرفته برده  
از نظر گذشت حقایق موعظه بوضوح بیست و بی هشتاد و بیست و  
خبردارانی که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمه حفاظت ایشان  
ایشان نه خواب غفلت رو به بیداری مبادوده خیریت است اینجا  
حظی در مقدمه بخود کریم صاحب لونی اختر صاحب بیدار و یک نشسته  
بالحال مذکور روانه ایشان را به نماز صبح و شام رسیداران مرسوم حلال  
خواهند آمد امیده چنان غافل شوند زیاده بخت نماید چه نگار رضی رود  
رقعه برادر مشتمل احوال و احوال بیاورد از اموال و اموال برادر عزیز  
کرانش حفظ بکافی صورت طراز و حول بهت شمول آورده دریا

زیاده چه اعلام رود شفق حضور بنام عامل در باب طلب جوانان  
شفق حاضر بنام عامل رفعت و شجاعت دستگاه ابراهیم  
در حفظ ایی باشند قبل ازین پروا بجاست سرکار بهت فرستادن چنین  
روایتی بنا بر تلمیح موجود است نمایی می آید بنگارش آمده باشان

نیز ارقام نیرو و که مردم سواران و پیاده برای دستفروشی خود را هم جلوتر  
برای تلمیح روزه سازند اهل نوبت و پذیر و پذیر و غیره و غیره و غیره و غیره  
بسیار سقف دریده و دیوارها و دیوارها و دیوارها و دیوارها و دیوارها و دیوارها  
انجام پس طریق پیش گیرند با عجله یک بهره از حضور بنام می فرست  
بر محالان مذکور گردیده بر اهلان تبیین شود زیاد و چه تا کید رود در قفسه

طلب بر دانه جهت معلومت بعضی امور است برادر غیر القدر غیر از چنان  
محمد زمان همواره به مراتب عالی غایر بوده و کام باشند بعد از اطلاق  
نوشته است واضح باد بعد و انگلی ایشان بطرف خانه بدیافت آید  
که نسبت سایر باعث در سرکار حاجان انگریز بهادر بنام العمر القدر  
مقرر میشد و ان کرامی قد با وجود ذره داری سبب کار بهانه کار و  
خانه کرده گذاشته آمد در سبب محبت جو میمانند بلکه اراده سفارش شدند  
والحال که

موا ملت سامی بکثوف و شیر شفت شجر سیر دلند پر پرورد چود بر بقا  
ز اینجا تر فاورده از او حساب خداوند نعمت ملامت حصول نموده  
سوا بحساب معلوم پردا خشد بطور بر صبی خاوندان صورت قرار یافت  
و تا حال رخست چود بر حساب از حضور لعل مانده که از دور در بار شده  
و مخلص کوا خد جعیدی و کوشواره و دوا صلباتی فصل مع ۱۱  
حسب الترفیم گرامی به موجب صلاح چود بر حساب با ملککاران بر کار فیض  
سپرد نموده بود متعهد یا ن گفتند که باقی بقایا که قلم انداز نموده اند  
وصلی مقرر شد که بلورم و مرا ان قرار واقعی پرداخته و ز بند و بست  
و ضبط در بی محال مدکور و بته مفدان و حفظ خواست بر و ستان  
واقعی گوشه و درار و یاد آید دانی و مکر راعت داستانه رعایا و  
تخصیص تحصیل با و اجب شما موفوره بکار برد و دایمی بر دمه رعایا باقی  
نگذار و و بند و بست شما ترا سال دار و و سرشته کا خد موافق ضابطه فتر  
خانه فعلی میر میاید باشد دایمی بدون سند معتبر حضور اند و صرف کنند باید که  
چو دیران حرق تو گویا شما رعایا پر کنه مدبور خان فشا را به را این و  
مستقل دانسته و لازم و لواحق این شما باد متعلق شما سند در شما

یافت حقایق و دید یکی احوال بخدمت چو دهری صاحب چهار ساخته فرمودند  
 در کاغذ اینجانب املا تفادتی نیست که جای اندیشه باشد که گفته اند  
 دست تو پاک باشی برادر مدار کس پاک رنجد جامه ناپاک کاوردان  
 برنگ اهلکار سر که رفیق آثار هر طوریکه داغدار کاغذ اینجانب و همچنین  
 نمایند در چند مقامات که حرف گیری کرده اند صورت امیت که  
 بملغان العام و مالکات بموجب معمول قدیم و پایمانی بدستخط حضور پرورد  
 بملغان بعد بموجب بر و انجات و الامم اجرا گرفته شد مگر بنده پالعه در پی  
 مقدمی اکثر مقدمات در مجرای این دان نمایند معرفت راد صاحب  
 مخصوص پرورد خداوند اغلب است که مجرا خواهد شد و تحریر متقدمان بطر  
 منطوق داشتن و نگاره نمودن حامی کاغذ حسن سلوک بر بیدارن و  
 وعده داران و اهلکاران پرکنه میباشد بهر حال نظر بر نوشته ایشان  
 و مصوت وقت با وجود عدم ظهور ای مقدمات بهر پنجایر و پیر جابر جمع  
 متقدبان فرستاده شد اگر خیری کم خرج آید بهتر و الله مختار اند رفوعه کبد  
 الله حاجت احزان کند است بواجواب حضور الله حاجت دزدان کرم فرمای  
 برادران بسکه استی بعد ابرار مراستم نماز مندی و تمنا می حصول دولت

از اسبب در امان بوده مرفع الحال و خارج ابلال و در پیش  
خود قیام نمایند و جمیع امیالات سال ب سال پیوراید و محصول پرگشت  
با تمام محصول در آورده و امی و درمی بندد و مرار عان بگذارد و  
در گوشه خانه خزانه بپوشد و نگاه داشته بگذارد و بگذرد بی سند مقبر حضور  
بخرج می آورد و چنانچه است و اتمام بجا آورده که عاملان و گمانندگان  
انها برا خدا بواب نموده و درگاه خلایق پناه و احوال را بیدار  
و بر داشت یا لا دستی افتد ام تواند کرد و در شریسته کاغذ موافق ضابطه و دستور  
فصل بفضول از عاملان تحصیل کرده باشند و بیوایی بد فتر خانه والد  
از سال بیدار شده باشند می باید که جمیع انسانی عال و چو و بریان  
و قانون بایان و متقدیان و مرار عان جهور بکنند آن محالست موبی<sup>الیه</sup>  
و بیوان مستقل دانسته دست بفیدی مومی در اجرای امور مصافحه<sup>الحج</sup>  
قوی شناسند در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن و صلاح  
مشایه که متقن کفایت سرکار براند کار و در فایست و عایا بوده  
باشند بیرون مروند در میان ما بکند و اقدسند خدمت دار و علی چون  
الحکم عدالت و پرگشت کوتا نه و بودمانه و برت و گاندله

تا کید آید و مانند بنقدیم رمضان <sup>مسلم</sup> مبارک تحریر یافت  
 از آن رفعت مایه ای بیکم سین محفوظ باشد حسب <sup>میت</sup> والد قدر خدمت  
 امانت و فوجداري پر گزند بود و آنه سرکار سپاهان پر مرصاف صوبه دار الحکله  
 شاه جهان آبا و بدستور سابق بعهدہ آن رفعت مایه بحال و برقرار است  
 باید که بدینجهی تمام <sup>راستفاد</sup> بکار متعلق پروا خسته زند اندنی انجا را ارسال حضور  
 نمایند و بدون پروانه مجدد و امی یک بخوابند و در میان تا کید  
 اکید شمارند بتاریخ دویم ذیقعد <sup>مع</sup> قلمی شد سدر خدمت و ترا  
 حسب کم عالی خدمت دیوانی پر گزانت تا نیس و هم و کانوند سرکار  
 حصار مسافر صوبه دار الحکله شاه جهان آبا و فی الفتن من ابتداء  
 املان میل <sup>والد</sup> بر رفعت مایه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته  
 که لدر و ی دیانت براسنی و وزارت و مرا <sup>مرا</sup> خدمت مذکور کما یسعی پروا خسته  
 و زیاده تنجیس و جمع کرداری ما واجب از دیوانی و استقامت رعیت  
 با مناد کرد و یان تا کید بیخ نموده و در خصوصیات بر گزانت و کیفیات  
 عمال مدعیه فعلیه بایر محالات بوجا حسن خبردار بود و انچنان گفت که در  
 مال سرکار و مقدار بوجهی خسارت و نقصان رسا و نیاید بر رعایا مالکله

و بمر خود معذور نمایند و کلام می کنند مختصر حضور هیچ ندیدند میباید که قانونی  
و چو در بیان و سوداگران و بیواریان خدمت مذکوره متعلق بمشارا اهل  
از سخن و صلاح او که تقضی کفایت سرکار و برادر کارشده میرونی برود  
سند و مرت مشرفه بحکم اعلی خدمت مشرفی برگشته چهره متعلقه صوبه  
از تعریفی فلانی بفلانی مرور و مفوض گشته تا کما ینعی بمقام مراسم خدمت  
ما موره بدیانت در استی کوشیده و توفیق و قانی خرم و پیوسته  
مسل و نامرعی نگذارند و احتیاط کنند که در معامله معاملات آن محال نشود  
و در گذشت بوقوع نماید و شریسته کاخدار الباطنه مقرر دقاعده معین  
درست نموده بد فخر معینی میفرستاده بشد می باید که چو در بیان و قانونی  
عمله و فعه اینجا خدمت مسطور بمشارا اهل مقرر دانسته دست تقدیر او را  
در اجرای امور این خدمت قوی دارند و مستحکم شمارند سند خدمت قانونی  
متصدیان بهات حال و استقبال پرکنه بر ماوه سرکار فلانی مسافر  
صوبه فلانی بدانند که چون بموجب فضا تبلیخ خدمت قانونی پرکنه  
مذکور در سب از ابتدای فلان تا کما ینعی بمقام و مراسم این خدمات پرداخته  
در دو تنجایی سرکار و در فایست رعایا مالکدار و از و نی مرز و حات مرز آند

نخستین علی سرکار سپهسالار بود مصاف صوبه داران شدت شاه جهان آباد  
بجان عایشان سموم امکان فتح یازدهان مقرر مقرر گشته می باید  
که متفقدان جهات و از احوال انفسال معاملات و قطع دعوی  
مشرع با اتفاق نایب خان شاه را به نموده در اجرائی شریعت غرض  
و مفتای امور ملت بیضا ساعی جمیل به تقدیم رسانیده باشند و در  
حق و دفع مخاصات کمال اجتناب بکار برد و اینجا کند که سر  
شریعت بعمل نماند و سند حدت دارد و علی چون حکم جهات مطاع  
حدت دارد و علی سایر بکوتی سرکار فلانی مصاف صوبه داران شدت  
شاه جهان آباد مرقوم بحسب الفتن بغلانی تفریض یافت تا کاین  
بنوارم و در اسم حدت ماموره پروا خسته و فقیه از دقایق مامری بکار  
دور ضابطه ربط محال مقرر و حسن بک با سوداگران و بیواریان اهتمام  
بکار برده اینجا کند که دائمی در مال سرکار نشو و در گذشت  
باید در شریعت ابراب نمونه و در کماه خلاصه یا و مطلقا بعمل  
عاید و شریعت محمول اندکی محال فتنه بترجیح و ترجیح بخوبی در راه و در  
مطابق ضابطه فضل بفعل بد فتنه علی میرسانیده پیشه و در کمره بپردیوان



مومی البه را فوطه دار مستحکم دانسته و جوه اندنی همه جهت تحویل او میکرده  
باشند و در فوطه خانه را دیوان و دار و غم پر گشته اند که بهر خود منقل و آ  
بایکدگر برب و کش و نمایند و رینا تانکند و مانند سبزه جاگیر مقصدی  
همه حال و استقبال پر گشته حال پور و سرکار فیض آثار مضاف صوبه  
دار الخلافه بشاه جهان آبا و بنده اند که چون بر طبق فرمان و الا  
واجب الا و خان بست حشم رمضان مبارک موضع فکله لره  
پر گشته اند و در وجه انعام التعمار و روش شاه و غیره در ویشان با فرزندان  
من ابتداء ایلان بیل حسب الفس مقرر گشته باشد که موضع مرقوم را نسل بعد  
بفرا ببرد و در وجه انعام التعمار و روش را الهامه فرزندان مقرر داشته  
بصرف آنها و گذارند و از جمع و جوه معاف و مرقوم القلم شناخته  
بعست می کش صوبه داری و فوج داری و عمال و جهات و اخراجات  
مثل قتل و محملات و ولد و خانه و سرکار و بنت کار و دود و بنی و مقصدی  
و صد و بی و ثانی و ثلثی مرا حشم و متوضی شوند و درین باب تا کنید  
اکید دانسته بر سال سند مجدد لطیفه تبایج بست هم شهر شوال  
معه فکلی است حسب الامر جلیل القدر موضع جلال پور عمده پر گشته اند

برگه معای جمید بکار برد و مواردش و دستور العمل و مال و سایر دیگر گستره  
 کاغذ موافق ضابطه معمول بدختر معنی میرساند پشده و لکڑ کوته بمهر خود  
 در عایا بر ایار اند و دستک خود را فنی داشته پرا حون نقشب و نقدی  
 و با چنه گد و و بد ختی و حدایت نکند و بر طبع و توقع و انجذاب و لب  
 معوضه اقدام نماید می باید که بموجب سند در کاپی مشا را بر آقا و لکوی  
 در و بسف برگه مسطور دانسته دست نقیدی او در احوال مصافحه  
 قوی شناخته و دیگری را بسیم و شریک گردانده و سخن و علاج حای  
 که بر آید متفین کفایت سرکار و در فایست رعایا بود و باشد اعتبار  
 نمایند در میان تائید و انند سده خدمت خود دار بی حساب اعلی خدمت  
 خود دار بی برگنه کالوند سرکار حصار مصافح صوبه دار انخلافت  
 شاه جهان ابا و منی ابدا ی فصل مع ایلان میل بر طبق ضمن برت آثار  
 بها کل مقرر و منو من کشته تا کما نمی بوزارم و مرا ختم مت مسطور پر و رخته  
 طریق احتیاط و راستی ندوست نهد زدی که اندنی مال و سایر فرام نشود  
 موافق ضابطه معین و اخل کوته خزانه نموده یکدیگر بیرون نگاه ندارد  
 و بی سند معتبر حضور بکدام خرج نمایند باید که متصدیات مقامات برگنه مسطور

مقتضای جایگاه داران و مکرور یا ن برگشته کثرت پود سرکار سیل مصاف  
به داران خلافت شاه جهان آیا در اعلام الله حسبکم جهانم شافع  
بشافع کردن ارتفاع منصب قضا پرگنه مطهره و سواد و تقیه  
برایست متعلقه آن از تعری قاضی احمد علی بنام محمد رمان  
سیح الزمان حسب الفهمی مقروء مفوض گشته تا کما سعی بلوایم منصب  
بوده قیام نمود در فیصل قضایا و خصوصیت ادای حرد و دو  
رست و اقامت بیج و جماعت و ترغیب مردم بطاعت  
لله من لا یبالی فسمت برکات و حفظ اموال غیب  
اهتمام و توفیق او صادر و نصب قوام و مساعی موفوره بمقدم رساند  
بر که بر طبق حکم فیض بشیم عمل نموده تا بلایه را قاضی انجی  
سته دست نقیدی مورحی الیه در امور متعلقه السخدت منتقل  
و دیگر برای سیم و شریک او در امور و چگونگی و محله  
عمر او معتبر شمارند در بیاب قدغن دانسته حسب المثلوز  
و شمس و شمسک فلا فی الله چون خدمت چو درازی  
و فی جهان متعلقه سرکار باید که در امور مصاف اینجست

من ابتداء فلهذا في حسب الفهم در جاگیر شجاعتی و نیکی و مدد سر گذار  
و دوندگی مقرر شده باید که چو در بیان و تامل و نگریان و مزارعان و سایر  
موضع مدد موی ابراهیم جاگیر دار خود دانسته مال واجب و حقوق دیوانی را  
مواخاج ضابطه و معمول جواب میگفتند باشند سبیل جاگیر دار مسطورانکه بهر  
رعایا و کافرا برای راندن حسرت و محاسن پسندیده خود را شکار  
داشتند در صورتیکه نفق سالم بر رعایا رسد معاملات باید اهدا و مطلقاً  
مرتب البواب منوع در گاه جهان پناه نکرده بدعت تازه تازه  
اصداش نمکند خدمت و قضا الحکم جهان مطاع عالم مطیع بموجب  
رفع القدر بهادر علیخان خدمت قضا پر گشته بهادر گدازه ندرت مری قاضی  
احمد علی نسبی صاحب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته می باید که تا اصدار  
فرمان عایشتان که متعاقبند و فائز محلی درست شده میرسد  
بر طبق احکام عمل نموده تا ابراهیم قاضی آن محال دانند و در  
موی ابراهیم در امور معارف و خدمت قوی و مستحکم دیگری را بهر  
مگر دانستند و در اجرای احکام شرعیه و بهر باب معذور  
قاضی مسطور باشند قدغن شمارند و برای رسد مدد ابراهیم که با قسم قاضی  
لگا شده

نگردانند در کوم سبب نرسیدار ایشان بدستور قدیم بدستداران  
آنکه چهل و چهار چرخه در هر کتبه ایشان بحسب معمول فصل بفصل  
واجب الطلب بمنحکمست جلد بخود رسیده و برت چهار  
با قیمت جلد تر از دیهات هر کتبه طلیده در سال حضور  
ماین نمایند و انرا بدستداران حوادث با عیون بموجب عاریت  
بتصدیان و اهلکاران حال و استقبال هر کتبه میرسد برضا  
صورت در انخلدفت شاه جهان آباد بدستداران رفت  
مرتبت قمع علی بن انتماس نموده که مواریری یکصد  
اراضی از رسواد قبیه مسطور می افغانان کاشت فدوی برای  
احداث باغچه بر حجت شود بدستداران می رود که مواریری یکصد  
بخش از اراضی خارج از جمع افتاده لدیق زراعت از رسواد  
قبیه مذکور طرف پشی افغانان من ابداء و هلمر جمع  
سموده و چاکسته معروفه رفت مرتبت خان شارب  
و انذارند در بوجهی من الوجوه مزاحم و متروض شوند در دست  
نمایند میزدند رسواد اول که در وجه مدو معاش بودی محمدی

مذکوره از روی راستی و درستی میام و زربیده انجیان کند  
که روزه بر و را فرونی مال سرکار بعمل آید در قاپیت شود اگر ان  
میخواه با ریان بنشیند ساختن سکوکس با بجای سکوت دارد  
وامی در می از ا حدی بوجهی من الو حوره طع نمایند در سب  
تاکس و قدغن فرید و اند طرانی سندا میران سندن خد مت فوطه دار  
امانت ماب کله برای محفوظ باشند عزت انار کج عمل ما بعلاقه  
فوطه داری پرگنه و بر آباد مقرر نموده شد لزم که ما بهره را  
بعلاقه مستقل پیدا شده و ا خلاصه مذکوری پرگنه بدرگان موی  
جمع بکنایده باشند دای سوای دوکان فوطه دار بمصارف ندارد  
و مبلغ بکند روپیه فوطه دار سابق در پرگنه با قیست موی اهر  
وصول گنایده دهند در بجا و تامل و ا مال رواندار و قدغن  
شماره الحاق غیر القدره بخواسته بقیست باشند در بویلا  
علاقه فوطه داری بقرت انار الله جسته رام از حضور مقرر و معوض  
گشته باید که مطابق حکم مشایخ را داخل کار و یا نموده عبده  
بطور الله حضور و انوارند و دیگر می دانیم و شریک در کار مفوضه  
باشد

بخصوص رسد زیاده چه فکری رود مندر رویه در وجه مدد محاش  
موتوی حیدر علی متقدیان جهات حال و استقبال پرگنه بر سر  
سرکار سهار پور صوبه دار اختلاف فلانی بداند چون موتوی حیدر علی  
بعید و تقوی موصوفت پیچیده معیت ندارد و بعد از هر استحقاق  
تعارف نموده مبلغ بشت ایوبه بتقدیق فرق مبارک بندها  
حضرت قدر قدرت بر آندی محصول مال پرگنه مدکور مقرر  
شد باید که وجهی مقرر بر روز بلا ماشه را بیده فیض الوصول  
مان بیا میگرفته باشند که عرف معیشت خود نموده بدعا  
از دیار عمر دولت ابد مدت مواظبت نموده باشند  
در بنای تاکید مرید پدارد از یار رفعت ناب فلانی محفوظ  
ایوبه داران پرگنه تا یوز اتماش نمودند که مبلغ بشت ایوبه  
قانونگویان بقرار مختلف بموجب پرواجات دفتر حاله  
از قدیم مقرر است همیشه یافته آنده امیدوار وصل و کرم که  
پردازه از دفتر رحمت شود بعد از فکری میگردد که وجه یوز مقرر  
را بقرار مختلف بموجب پرواجات دفتر حاله شریف

عالمان حال و استقبال گیرند بودند سرکار سپاه پورمست  
دارالملک شاهی جهان آبادند آمدن مزاری یکصد بگنج  
رئیس بمراقبتاده خارج جمع لایق زراعت پذیرگند بدو درجه  
بدو معاش مولوی محمد تقی مقرر نموده شد باید که اراضی بدو  
حب الفتن شایسته مقرر داشته چاک سموده بتصرف مویان  
و اندلند بوجهی من الوجوه مراحم متوفض شده در امور  
مرجوعه موالیم مراتب اید و اعانت بعمل آورده باشد که هر  
ماحتاج خود نموده بدعا برار تعاضد جاه و حمت مواظبت  
نماید در نیابت تا کنید مریدان گشته حسب المظور بعمل آرند شرف  
در مقدمه غلام ملک که را میفرماید رگبیت لعل حفظ قبل ازین  
شرف سرکار در مقدمه عدم توفض اراضی ملک محمد حسن که در موقع  
علمه برگزیده فلانی واقع است بر طبق معمول اصدار یافته بود بوضع  
پیوست که در فصل الحاق یکدانه بنی رانم ترسیده ظهور اسمعیل گنوم  
نظور توان کرد بابران کمره تا کنید بلیغ نگارش می پذیرد که حسب معمول  
غلام سلیمان بمویان اید بداند در نیابت تا کنید و اندلند که باز مالش  
ملک





اقصای مقرر است رعایت یافته اند امیدوارم فصل و کتب من اهداء  
 و تحریف <sup>۱۲۸</sup> بعد از رفتن بعضی یوم داران بنحله اندنی  
 مال برگه مدور میداده باشند اگر حال حال در استقبال برگه  
 جزئیات دل محال جائیز سرکار سهار پور بدانند حقیقت نفی شعار  
 محمد مراد و ضلع پوست که پیچیده معیشت ندارد و میخواهد که بقدر عمر  
 اعتکاف در عبادت ایی حرف نماید لهذا نظر بر استحقاق و خدای عالم  
 مبلغ دو انه یوم بحساب دوازده مایه بر آندنی مال برگه مدور مقرر  
 نموده شد لازم که وجه روزی هر روز مبلغ باغی بموی ابره رسانیده  
 قبض الوصول مایه ماری میگردانند باشند ثانی الحال بموجب عین  
 پروانه و قبوضات مجرا و تحریف شده سرکار در اب میانه  
 خرج برای تحریک و جزیه <sup>۱۲۹</sup> سرعده <sup>۱۳۰</sup> که میفرماید او بکند  
 محوطه بستاند مبلغ یک چهارم که نصف آن بسند بخرد میگوید برای بی  
 موضع <sup>۱۳۱</sup> بر بلند حان زندان که میفرماید بیده شد لازم که مبلغ مدور  
 روزی در اب رسانیده قبض الوصول گیرد در حساب سرکار مجرا و تحریف  
 خواهد شد در میان بکند و مانند تحریک و جزیه <sup>۱۳۲</sup> میفرماید <sup>۱۳۳</sup>

مسودہ شہنشاہی حکم نامہ  
اراجی باجی باجی شجاعت نشین احمد عثمانی

از صفی الخانه بکر ایمنی خواسته و ده خارج جمع لایق با غنچه مطهری زمان ایشان  
از کوهاد قبه سر دهم سرکار سهارین پور رخصت صورت دارانی خلافت شاه جهان آباد  
برضا مندی مستعدیان با اتفاق محمودریان و قاضی ملکوتیان و جرمشانی مجدد

در نیمه بموده و چاک بسته حواله می را این نماید که تا عدالت فصل بعقل  
سال بال حرف ما صیاح خود نموده بدعا و دوست اند مدت بدکاران  
حرف قدر قدرت موا طبت نموده باشد می طوب  
حک حک

سرحد احمد علی خان  
بوی نسیم خان  
ولد قندهار خان  
تجرس الشایخ  
ولد قادر داد خان  
بطریق قرض گرفته ام  
میداده باشم  
نمک نوشته داده شد که  
مردم حاکم  
نوشته میدهم

در تردد در رعایت ساقی تمام پرورندگان بر وقت در و بموجب

ذیل عمل خواهد آمد مجلسه خام در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه ششم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه هفتم در مورد بنیاد و تاسیس

سوده بتبیت مجلسه ششم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه هفتم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه هشتم در مورد بنیاد و تاسیس  
بنیاد چهارم و پنجم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه نهم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه دهم در مورد بنیاد و تاسیس  
اقاط پرکنه داخل سرکار نمایم اگر افت ارضی و ساد می رود به بقدر  
موالیرم بابران آنچه که بطریق بتبیت نوشته داده شد که تا فی الحال  
سند باشد و بعد از حاجت که آید تحریر بتاییدیم شعبان مجلسه یازدهم

سوده مجلسه یازدهم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیستم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و یکم در مورد بنیاد و تاسیس  
بخصوص رفعت و خواست مرتبت نواب مجلسه بیست و دو در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و سه در مورد بنیاد و تاسیس  
میدیم بر بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و چهار در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و پنج در مورد بنیاد و تاسیس  
رئیس مجلسه بیست و شش در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و هفت در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و هشت در مورد بنیاد و تاسیس  
شود محمول بموجب مجلسه بیست و نه در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و ده در مورد بنیاد و تاسیس  
مجلسه مجلسه بیست و یازدهم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و بیستم در مورد بنیاد و تاسیس مجلسه بیست و یکم در مورد بنیاد و تاسیس

من بعد هیچ قصه و خوشه فیما بین نیست و نمائده بیابان اینجده کلمه بطریق فارسی غلطی  
لا و عوی نوشته و اوم که ثانی الحال سند شد و غدا حاجت بکار آید سوره  
و کلمات نامه منکه صماء ربیب الساعده انوارق روجه محمد فایق سکه قصه رام بود  
روزیه دار پرگنه سوره متعلقه فیله سهار پورام چون منبع روانه بودی بیای  
در اتمام بر آندی مال پرگنه بدگور از قدیم مقرب و همیشه از دست قادر علی دلیل  
وجه یوم یافته آمده ام گاهی از دست دلیل سطور تفاوت و نقصان شده  
بدا بار مومی را برای وصول کرده آوردن روزیه مرقوم مختار نمودم دار  
کرده از آبا و اجداد نیست بیابان اینجده کلمه بطریق فارسی کاست نامه نوشته  
داود شد که ثانی الحال سند شد و غدا حاجت بکار آید سوره حی انشای  
صماء غلامی نیست عبد الحمید روجه امام بخش ساکن قبه بروث روزیه دار پرگنه  
غلامی از مسمی محمد افضل ولد عظیم له ساکنان قبه بدگور در عدالت شریعت  
غره قبه بدگور حاضر اندیشه اوت دادند که صماء مرقوم الی بدایه یوم یعنی  
تا تاریخ پنجم رمضان ساله بحری بقیه حیات است بیابان اینجده کلمه  
بطریق حیات نامه نوشته داود شد که غدا حاجت بکار آید سوره حی انشای  
عبد الحمید روجه امام بخش ساکنان قبه بدگور در عدالت شریعت

اگر نت را بر بیجا جارت بر چاشم برود و بیار و تحویل خبری کم نماید حاضر کرده  
مهم و اگر حاضر نمودن نتوانم در عهده آن جواب گویم بابران اینجند کلمه  
بطریق حاضر کرده و هم اگر حاضر نمودن نتوانم در عهده آن حاضر  
روشته داده شد که نامی سند شد تحریر تاریخ سیوم رجب <sup>سنة</sup>  
سجری میشود و در وقت آنکه فصل حین سایه دار بر کنه جبر و کبی  
سهار نیز مصاف صوبه دار انجلافت نشاء جهان آباد ام چون  
چهارم به نیمه اند که در میانی که نصف است ربع چهارم به نیمه میشود با  
سالنامه ۱۲۰۱ یک هزار و دو صد و هفده و فصلی از سر کار فیض آثار و  
طوبی الدوله طوبی ب <sup>ب</sup> خان بهادر و تحویل الله عشق لعل خاچی و وصول  
در تحت و تصرف خود آوردم و امید در میا باست مشارک به سر  
باقی نیست و مانده بابران اینجند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته  
داده شد که نامی الحال سند شد و عند الحاجة بکار آید مورد  
تسک غلام قطب ولد و لیل خان ساکن فیضیل ام چون نامه رسیده باشد  
تفایه یک قنبره شیر که نه زرد قح خان گم شده بود بمصطفی سرکار وصول  
یافته در تحت و تصرف خود آوردم و در دعوی شیر بدو دست برد  
کند

واقع است که نمودم در بنی کروه و اودم در مریضی مذکور را بر بنی بدبوره  
قابض و تصرف کرده ایمدم اقرار آنکه آنچه مبلغ در مرمت کثرت درخت  
دیوار و دالان و کوبیده و چوب کرب و غیره خرج نموده و در این مقادیر  
و کرایه مکان و دیده و دانسته بر مریضی موصوف معاف نمودم تا ادای <sup>ببلوغ</sup> بلوغ  
و عوی مکان تمام هر گاه یکم مبلغ کورتن سازم بر مرمره خود قابض  
و مقروض شوم بنابر آن آنچه کلمه بطریق گروانه نوشته داده شد که ثانی الحال  
سند باشد و عند الحاجة بکار آید طریق به نامه اقرار معتبر نمود و اعتراف  
صحیح شرعی کرد باسم و نسبت خود سی شیخ و الفقار علی و ولد جلاله  
این اعتقاد علی را بدی با کتب قبیه با پرتو سرکار فلاحه و صوفیه دار الحلاله  
شاه جهان آید و در حالت صحف فوات و ثبات عقل طاباً و راعیاً  
بلا اکراره و اجبار بر این معنی که پرتو زرین سنگی زر عتی مدد معاش <sup>بودار</sup> و  
مالکانه و رقبض و تصرف خود داشتیم حالاً عن حق الغیره عامع جوار اله  
بجمع حقوق الداخلیه و النحارجیه و بالانصاف و دیت الهیه برادر داده  
مسبی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و به نمودم و تمکین او و اودم بجمع مع  
بیانات مملکات موصوفه مذکور و اس کمال الوجوه از قبض و تصرف خود

مستقر الخلفه ابرار و آنچه که موافق معمول بموجب پرمانه  
مهری بندگانه ای سر قوم است و نیم شهر شوال ۱۱۰۳ هجری بو نهایت  
چهار و نیم شهر جمادی الاول ۱۱۰۹ هجری مال پرکنه مسطور داده شد

طریق ترجمه چودریار و قاضیان باجمعه و مولی رودیه باسم خدای  
یوم در پرکنه شکوه ابا و انکه مبلغ چهارده و نه یوم بقدر پشت بایه ویران  
براندنی مال پرکنه مسطور باسم راهبر قدیم بموجب اسناد و دگرگای منقور  
و نهایت ۱۲۰۲ هجری یافته آمده آنچه که معلوم بود ثبت نموده و  
اقرار معتبر کرد و اعتراف صحیح شریع نمود و بجز باسم ثبت خود شیخ علم  
ولد احدثم انصار یی ساکن قبه فلانی سرکار فلانی مسافر صوبه دارا  
فلانی فی الحال بهیچ اوزر رما صحی شریفاً ناهد حالاً عن حق الخیر و  
عالم جلد نقاره برابره که مبلغ چهل و یک راجع الوقت که انصف  
نه مبلغ ثبت بود و میشود و قمر علی ولد حیدر علی متوطن قبه مسطور  
بن مکان گرفته و در تحت و ثلث خود آوردم و غیر من مبلغه که موارد  
یک منزل حویلی معربهارت خام که مستند است معید الان شمال رودیه  
خوب و به واقع شمس عام که متعلق حویلی شیخ قمر الدین بطریق افغانان  
تاریخ است



بوجهی من الوجوه و نوعی من الانواع و عری و دخی و قصه و مناقشه و سرکش  
و تراخی با قیامت زمانه با بران اسجد کله بطریق بیع نامه نویسنده ادم  
که ثانی الحار سبب شد و خدا می جت بکار آید شش جهدال پوخته بجوئی جرح

جهدال ملکی بجوئی جهدال متقدم تاریخ عام جهدال ملکی کوثر احمدی  
قادر داد خان طریقی صورت حال صورت حال برینوال است که تاریخ  
ولد احمدی در جهدال ملکی بجزی برف شده برقت و میدان سفیده کرده  
و در شهر صفو جهدال ملکی بجزی برف شده برقت و میدان سفیده کرده  
شقاوت برود بکمان بد بنا و که با جمعی غفیر بر قبعه میری تاخت آورده  
از هر چهار طرف قبعه را محاصره کرده بچکسی از مردوزن و اطفال  
سلطه برون رفتن نداده استیای موجوده ساکنین قبعه مذکور از بضم و  
از هر جنس نقد و متاع و کواغدا اسناد ایم مردم شرفا و اثاث البیت حواص  
و عوام ملکی بغارت بردند با مردم شامل فیض الحسن و غیره ساکنین قبعه  
که تا قوی سرکار سهار پور که از مدت چهارده سال بعلاقه در قبعه میری  
امامت داشتند تمامی اسباب تعلقه خود را جز بچکسی از بچکسی  
ایم ویده و کتب بی معتبره مثل ترجمه و تفسیر بر باد رفت هر کس که بر منحنی خبری  
یا اطلاع می داشتند بکواپی خود برین قرطاس ثبت نماید و انکه نوشتن نداند

بر آورد و بمویدوب مدکود و اوم قابض و تصرف کرد ایمدم بر صحیح و شرع  
بنابر ان انجند کلام بطریق بدنام نوشته و اوم که ثانی الحال سند باشد کما  
هاک المنخریه اتعایج یاز دوم و ایچ سلسله مجری نوی طریق بیع نامه افزا  
معتبر و اعتراف صحیح و شرعی نمود مجبر باستم و نسبت خود مسهی شیخ شمس الدین  
و شمس ساکن قبه جلال پور سرکار بسیل معاف صوبه داران محلف شاه و چه  
فی الحال بصحیح افزوده شرعاً برای منعی که چون یک خسرل حویلی واقع بیده  
مدکود معربا رشت خطم معسره در ی و دالان و مفتاد و چوبکری و چینه  
کوار سجد و در بوم مفصله ذیل بلا مشارکت غیر ی تا زمان مدود و بزار  
و قبض و تصرف مالکانه خود پیدا شتم در بوم طاباً بلا اکراره و در عیال  
بموض بنه یک عدد روپه سکه رایج الوقت که نصف بخار و پیمیشوند بدست من  
و در عنایت عیال این محمد را ساکن قبه مدکود به بیع شرعی فرو ختم بیع نمود  
حایاً و بشروط مفید غار غانی که مستطافه تصرف خود بر آورده و در  
و تصرف مستری مدکود کرد ایمدم و مشتری مرقوم بن مدکود قبول برد  
نموده و قبض و تصرف خود آورد و در بیع مدکود و بجهت ال ابرار و عا  
ببر نام نمودم اورد انکه من بعد بدال و الشراء این اورد بیع مدکود مشتری مسلم

میسرند که درین زمان فرخی تو امان روز سعید عید الفطر که میا من مقدم فیض  
 نوازش سایمانند صبح دولت از مطلع نیر سعادت در عرصه عالم رود نمود  
 ششبی نورانی ترانه روزبان شایدر غنای پرده اندازد برگزید و با لوف فیض  
 عالی الاطلاق وصف فضل ان بده النفس و افان در رسید و چهارم شش  
 مش و شاد طوحت و امن طر کرد اید حق عز وجل نیست این روز  
 بهجت افزور بر ذات ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد و جمعیت  
 بهجت دایمی روزی قریبا یاد رسد یارب این عید صبر ارادگار با و فرخنده  
 بار بار در خوا طاعت نمودن امرت کناد این زمانه کار و کار  
 عزیز در نیست عید الفطر میسراند که در سبزه شادمانه برکات فیض ایا  
 یرم نیست توام عید الفطر که صحت فتح الیاب برادران برود دولت میداد  
 فیض و فضل ایست و بقدم سعادت نورش بر حال اهل عالم بان  
 نظرات باران مولد ملک رحمت نامنهای مومنان بان روحانی  
 و زمان روز ول افزور بر یارت حرم محترم سر کرم حصول سعادت و مانند  
 قدسیان مشول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی  
 سمات مبارک و بهجت و خجسته و پایون کناد و میثاقان بدیاد را همیشه

بدیگریا جارت بدهد که غذا به ما حو و غذا را بشکند و در دستگیر  
 در مکاتبات مبارک هر قسم نیست فتح قلم بنام مولود فتوحات  
 غنی و ثمرات لایبش مال حال بماند آن نعت مال نواب عالیجانب باد  
 بودی مرا حل مراعت و انکسار و قطع مارل صومع و امضا به مبارک  
 که یک جامه یار شماره شغل ان تواند شد تا چار برضی احوال می بر دارو  
 درین اوان محمود و رفیق محمود با صفا و مروه جان افرا و استماع بود  
 و کتار فتح فتح و استمال نعت خوشان کتبت ان که بحسب فهای ترقی  
 طلبان عبودیت گری با حسن و جود سرا بنجام یافت چه خوشه های کمال  
 که قرین حال یار استمال غایب حال فدویت امان مکر و دیده بیست اریس بود  
 و هم نشد سفته و نواب و چنانکه باغ رشیم چنانکه گل رسیم و سبزه  
 شکر پس بدرگاه میفاس مود می ساخت و صدای شاد و یانه فتح و جود  
 موجود و پروا خست بخت ان خوشتر کجاست گری مروه فتح داود  
 تا جانف مشتس چوند و سیم در قدم فتح حقیقی فتح اباب سلطان  
 خاص و عوام ماسرگرم و کامیاب مفا صد مودی و معنوی و دانسته مبارک  
 و بمنون کنا و بهقون فتوحات تازه دارو بر بعباد و عرضی در  
 میماند

رسیده از سجاده تعالی بظهر آثار او عینه موفوره ذات با صفات را برود  
کامرانی و سراسر آمانی صحن دارا و زیاده چه التماس نماید ایام حشمت  
و اجلال در تراید یاد نیست خدمت دیوانی را ای صاحب فیض فرمان مظهر جود  
مسکونه تعالی بعد از وی استحصال استفاده خدمت فیض رحمت موقوف بر  
همرا بجلای میگرداند برادران برادر شکر جناب و امیکه شما که در اوان فرست  
اتما با شمع نوید مرث جاوید تقویض خدمت دیوانی پر کرده بر شمع جام  
از مظهر فیض آمانی برادران شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بر روی هوا و  
که خواهان عمر و دوست و بقای حشمت محمد آنگاه اندک ده و ماده کرده  
و کاشانه مراد و از وی خیر اندک آن بظاهر شمع مرام روشنی پذیرفته و طایفه  
تنهایی و مباحث کثرت بنور مصباح مراد نورانی شد و نیز و تقدس روحانی  
با ضاف مبارکی و الله فخر صدیقی خجسته و میمون کروانا و ذوات ستوده  
صفات را زیاده ازین بر مراتب اعلی یا ما و از اسباب که این کیفیت را قدیم  
در خدمت آن فیاض فرمان خسته عقیدت و مبدی مستحکم دارد و امیدوار  
که لطف و شفقت بحال خبر کمال جدول باشد زیاده چه عرض نماید نیست  
سرشته بر روی به در شیشه بخواره سرشته درستی روزگار مخلص صدقات نماید

بجست انبی و ائمه و مجاور علم السلام خانه زاد عقیدت <sup>ساد</sup>  
در فیض اندوختن و صفه پرورد دست و بران سعادتندان <sup>والد</sup>  
در حسرت می برد با دایا ادب کوشش مبارک با و مستعد <sup>سرین</sup>  
مید که بوقبولش نمارک افتخار بدو <sup>رود</sup> فلک دور رسد دارا بکار  
در بر سایه عا هفت میرایه استخواند بهر فردی خلعت فاخره <sup>مور</sup>  
مار شده اند اسحال هم امیدوار لطف ستار کند پرورش قدیم محرم <sup>نزد</sup>  
پایه بیالعمیرا حق ترک ادب بلاسته بدعا روز و یاد دست  
لقبال عدول اختتام میایدست خد شید عمر و دست تودره <sup>ست</sup>  
بموزه که بهر بلندی بلند پاوه نیست جدوت موجوده پیامیر <sup>والد</sup>  
سابق قد و دان عظیم بعضی والاحسان <sup>والد</sup> که ابدی بعد ابد ای مکتب  
بدی و اشخاف عیبرار پرستندگی مودع اند باضمار مروه بهی امرا  
و نوبت نیست بر اقور حد امانت موجودی بر کنه فیض آباد بام نای الواع  
خوشدنی رن و نای الوافست و کامرانی میرامون حال عقیدت اشغال  
کرید محمد الم که خیر خوانان میمید و اجابت گرامیده و شاید مراد عبودیت  
بها دان روحیت نفیم ایما که دل میخواست نه تی حجاب کلبه گاه <sup>میت</sup>  
رید

از انگونه شرح گشت بدید چنانکه فطره باران بخشک گاه رسیده اند ببارک  
ببارک و مایون فرموده آن نوبال چنتان دولت و اقبال را بامیار  
نموت خویش درایم عطف مراد مرئی حقیقی پرورش داده و طبعی  
ریاند و با سار حیات سرگردان و زیاده مرید غرض در زیاده  
بکام یاد عرض داشته باشم ه میرساند که و پاس به رگام و مقباس  
که این سال و خنده فال بر سینه عمر طاران هر سپهر سلطنت جهان  
دیر برج مملکت و کشور سبانی هزار و ده اواره داد و دهش بر صه  
کامیات رسانید از باب صنوف نیست و مانی و اسباب اوف  
مرت و کار مرئی کت و ده داده کرد اندیمیت این سال که کرده و ده  
دا کرد از این کت طو عیش خویش ایما کرد کرده کت رسته کاران  
و حجت بحث و خاطر پریشان اینچنین روز و دلا ویر مبارک و میمون کند  
و رسته کرده سالگره بر رسته عمر سرمدی هستی و تعقد کرد و دانی و پانی و الله محاد  
فضل جهانم در مفاد خات قرینت خطی در توفیق محض و ملود  
ملاوم الله جناب سلسله از شرح واقع جالگاه محمد پناه چه شرح دهد  
که پیرانی دل دوستی مرل چه قدر الهوده اندوه و غم گزیده چه سان

مرحوم در باب حواج باد در هنگام نیست که بذ فرزه جان پرور  
در اینجا نیست سرسته داری برگشته داری بنام مای انمهر هدیانی از  
فیض آثار جلالی متعالی دلام اقباله بگوشش این رسوخیت گرش  
مید و غالب سرده را حای تازه بختید بیت دم بسته بود چون غنچه  
شفقت زوید این زوده به شکر این نهار غلما تا کجی بیان دم هر حال مارم  
بطف پروردگار مبد نه نوزد و ترجمه آقایی کار سار علیه السلام که انجلاف  
مخالفان رای و الله متشی الواله صفات بر خاص و عام صحت ظهور  
دربابت یافته نمید و کرم هزاره شکر خدا صد هزاره شکر خدا و جفا و این ترا  
بخش مجرا خدمات شایسته پیرش خداوند نعمت صمیمه ساتب بند کرد انا و انب  
نولد و زیند بجزاکی و شعی صاحب مغفرت مکارم خلق مصدر محسنان شفاق  
بیان محاسن مسکون و شعی تمام ای ادب سامی مواصحت را بجزاکی  
انمهر اعطاف لا تعد انکاشه بعدا می پرورد هزاره شکر گاه و دور  
که زیند و سلم نه گفرد در این ایام بخت اعاز و ست انجام  
سراسر اید دولت با با سعادت فرزند و چند بجایه ان بکانه زمانه اند  
مجهلان بی ریا داشت و بی امو و نمود که در بطن شرح راست مایه  
از



میدانند که بقای مدام و حیات و دوام مخصوص بذات الوجود  
ذات و تمامی کائنات بن قطرات شبنم قیام ندارد و بر این تقدیر  
یقین حاصل است که بمشورت خرد و دین در مقام اختیار و تسلیم  
سرب خط فرمان گذاشته باشند خدا است که خادم و پیرین  
این فقه و خواش بسیار عکس و متعسف شده و بشود کین چه  
کردیم به تن خون غم ز دیده چم کردیم که کریم را اثر است  
فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسیدن اشیا و دیگر مطالب  
و مقاصد و غیره رفته بدین محبت بزرگ مخلص در یونگ الله صا  
فرید لطف با و بهای غم اشتیاق وصال ندارد و گام فرساید  
میدان فراق جا ندارد نه بدست که کین نام کا حدیث و پاک حام  
چوبین سگفل آن تواند شد بیسته زبان خام ندارد و سر بیان فراق  
چگونه شرح دهم با تو داستان فراق به نظر چند کلمه واجب التعمیر دارد  
بیت احوال بکسرت و می آر تو جدا ایم نه هر ملاقات تو بزرگ عالم  
از روی که ان خوشحرام گشتی رعای این نا توان کوی یکتای راقم  
زادیه تنهایی گذاشته بر کزای عالم جدای گردیده دیده ندر سیده محبت

تعب دالم در باطن یگانگی موطن را به یافته زانجا که زده شست ایرو  
 چاره نیست و جمع مخدوئات را بهین شاه ماه در پیشگاه ما چاره  
 بصیر داشت توقع که آن منقح هم طریق تسلیم در حاکم اختیار نموده  
 و معارضه اصطبار بموده بمقام سکونت خواهند آمد آن بیع الصابری  
 زیاده جریست و بس این الله صاحب عیم الانفاق کرم الاحلاق  
 مستند استماع واقعه باید الله درین لعل که کشی حیاش بطلان غم دالم  
 بهم شد چو زنده شست ایرو می ا حد بر چاره و در کریم نیست و این  
 در دلد و ابغیر از مبر علی جی نه بنده به ابرار الله بصیر باید چاره  
 باید پرداخت با صاحب صاحب دانش و پیش در بیاب  
 ندین نظیر بدید و الله خالص کفی مهربان امید که چاره مدان مسکن  
 بعد نمید راتب عبودیت و انبار اندر می دولت مملو است که  
 خاصیت که حلاصه مطالب عظمی مشهور و ای ندین و خاطر مبرکین  
 میگرداند باستماع خبر و خشت اثر هر چند جدا که صفی خاطر گرامی  
 بغایت غبار الوده و حاشیه غیر هر تنویر بهایت کدورت اندود  
 شده پند از انداره شمار بیرون است فاما روشندان حقیقت الگام

بطلان موج اصطرار فلاح حقیقی و با خدای تحقیق بیاد بان فضل و نشان  
خود اریس بحر بران شست و موج خیر نوح و غبار کنار داشته جلد  
نوح ریان را ایما فرماید که نخند حال این تاوان را اندر حق آب طوعا  
محمول و لایم بکنار ساحل نکین و امام گردانند و کشتی نشسته نام ای باد  
مشرط بر خیز باشد که باینیم آن یار اشته را ریاده استیاق و  
در و فراق رفقه شریفه التا و به تنی در کش و در محبت چهار  
حالتی که بر دل پرورده گذاشته و ملائمتی که بر خاطر افشوده روداد  
تا کمی شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نوبال بوستان مجنوبی و گل  
گلستان مطوی دور مجرست بیل دل سفل عارالیه میدی بوی  
نمیراید و طوطی جان سوای بر شاخار سوخته حالی بال و پر نمیکشد  
و چمنستان با طلم غیر از راه نسیمی و در بهارستان گذاشته در دم بحر  
دید و کران انباری نمینار و خوش و فتی که که گلستان کفای برانی بهار  
ملقات چشمه روح تازه گیرد و قرح بگامیکه انجمن سرود شمع حضور زنی  
بی انداز پذیر و اگر کامی تا انقصای مدت مقاربت با بدای مکتب  
مشترک که بوی یکتا دلجی بخت هر نگلی رساند روح اخوای بنظر خود و یا

و آب بیده مانند چشم کرد آب پر آب دور باد اشتطاران دل لاسان جان  
 لزان و کوشش هوش حدوسان لبوی قطره میان منظر حدای پای  
 یک جابقت رتسان بیت مرا یک چشم خوابی نیست بر لبتر شبها  
 هر اوارهای چشم بکنایم که می آید خوش و غمی که کبریا خواند میام قدم  
 آن مهر غیرت اخزای چشم خاوه کرد و برست یک سوز دوم ای دوست  
 بیا روم ای ماه بیثوب تار بیا و به بخت باد رشم شربت  
 در دوج آشتای میری بکتاب می مرث ادم خفی و جلی میان نعلی محاوره  
 ز میث رمانه با بجا بر کنار بوده رونق بزم و نوا آفرای انجمن و موسیقی  
 باشند طغیان بحر و خار استبداد اشتیاق و طوفانی دریای طبع  
 در و خزان بکجاست که بیاوردی سفیر ماه و بار می طبع خام بگونه عبور از آن  
 تواند نمود ما چار خواص دل و خفا و خاطر لطمه خرد دست جبرانی بوده  
 دست و پای لبوی ساحل عارده از دور یک آن در دریای محبت  
 و کبر حدت خودت این فزده بپندار را حباب دار چشم در راه  
 و بکنار سبیل اصرار کنانسته بحب قدرت عالم انای مهاجرت گردیده  
 اند کینه و دل در دمرل در کرد آب اصرار و دور قحط حیات مستعاره

و بگویی خلد فاما ریختا رسیدات ظاهری هم از باب موافقت معنوی  
نشان داده آید که گاه گاهی بترقیم کرم حاجات لطف سمات سرور افروزی  
دل انحراف و منزل شده پیشد بعید از اشفاق و سواد بود و زنی از انحراف  
در جواب استحقاق هربان الطاف نشان سلسله بود از اطلال مرآت  
مواصبت ببحث تحریر دعای پرواز و صحنه شریف در جواب رفیق  
صمیمانه از در وصول گردید نمجربیت و عافیت و صحبت برار شدن  
باعثه در بار فیض آثار و سوار شدن بنفقض خدمت پرگشته بد  
سابق از حضور بدگانه و منفصل شدن مفتیان کشت و خدمت از  
کردند و گفتار خود را و دیگر کوائف بود خاطر اعتضای بواسطه  
مال مال نشویدها و مملو خرمها گردید سجرات شکر و سپاس بجهت <sup>والطایفه</sup>  
بجا آورده انبیا که نفس را و خیر خواهان صمیم با نیکی که دل نبواست  
درست نشست و شایسته برادر خیر اندیشان قدیم از جلاب خفا بر طرف  
جلوه ماکت او سبحانه بر طبع ثنائی دوستان میرا تر قی زود بر لب و لب  
امید قوی است که در غرضه قریب یک میانی مطالب مرجوع بدستوری ارکان  
حضور دنی اخروی پرگشت نشوند شرافت و سنگاه ضمیمه محراب که از در

معید از اشتیاق نورانی نخواهد بود اینها و میرا جان پرور ادرت  
چهار برت از رو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی طوطی  
برین محبت گزین ساری و طاری است کای دور و مفارقت آن  
سرو فر بهوشان که در خیالت یار عکس مونس دلداد من اوست  
یکدازند و فتی خاطر ملالت اثر بامید فرحت جاوید حاصلت سراپا  
بیاحت آن سرو اقیلم محبوبان که منهای ثنای دل احوال منزلت  
بجانب جمعیت و طمانیت می آید نمیداند تا کی درین کشتی گرفتار  
هر چه در نمی یابد که افتاب عالم تاب ملاقات جفا که فرحت در  
عبادت امانت کدام وقت سراپا افاضت از افق اندویش صبر تود  
تجربه نماید به کجبرتم چه نویسم ز شوق سویی دوست که نازک است  
دل یار شد خوی دوست بیایای پیران غبار کردیدم <sup>سازد</sup> هر چه با بر  
مرا بگوی دوست برادر مرتبه نازم صفای ایند که حالت درین  
رو بروی دوست ریاده اشتیاق و در دروازه است <sup>در</sup> انوار شود  
را درین مختصرات گنجی نشینست و درین فقرات حالتش <sup>در</sup> این  
بدی بگرداند که درین زمانه پربانان نه مردم حرف دوستی بخش لا کشت  
و بیکی خلاص

بیار نامه در پیچه پروا خسته او شده حالات بی پروا سامانی و کثرت  
و احتیاج و ابتلا نشی مغنی است که هر صورت پروانه و اندک  
میزش بمرحاضه مذکوره و بکدر نوشته اثره حضور که به اهل الجا  
موتر نشد حاصل نموده زود در خدمت فرمایند که در صورت دیررسی  
بسیب طبعان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بخیانت جلی  
بعضی ارکان کجری از حرم نه برآند و ضایع و خراب خواهد بود اگر چه  
در بنفیدر بهانه و ابرام لطف تمام است زیرا که در اینجا حشمت  
و کجایان منقذ را یگانه افاق میداند فی الواقع کار کشی مردم و تنقذ  
احوال یگانه و برگشته بودن سبب رضایان کرم فرمائی است ایتم  
بانه ارام مطالب مرجوعه مومی ابره و دواختن مخلص صمیم را مریون  
منت و احسان نمودن است زیاده چه ارام نماید در جوار  
یکبار زانها و در این باره و در این باره و در این باره  
صدیقه بخت مال مغنی محمد جمال بر نعمات سبحان فضل ابرود و الجلال  
سبزه در بیان باد و گلستانه بخت و بی بنی مضاعفه محبت طراز و لو کابل  
بطلب باد و در این فصل و وصول لطف شمول آورد چون مجسم بنوید خیر

استدارت بند بود و کمال شوق مستفیض خدمت شریف خواهد بود  
صلی ادم بگزارست در هر رفیق و پیرو بسی دیندار بگزار که  
و خواهد شد و ارم و مسکوی بقدیم خواهد رسید و در باره رفاه حال  
الطاف و بی بندول خواهد بود که مرد السحال بوده و شکر غایت کرد  
بر آنکه اینجایی باغت با موری سامی در وطن است بترقیم رفایم محبت نام  
سرور احراری خاطر حلت با تر میشده باشد که در عالم اخلاص و سید  
مکتوبات لصف الملاقات مقصود است زیاد چه بر طارد رفته است  
پر دانه و انداخته اند از ایجاب نفسی هر یاران کرم و زای میارند آن  
بعد منبج مراتب نمازندی و شمای و ریافت سامی و املت سامی  
مکتوف غیر سفت بپر میاید باقی در مقدمه سعی و توجه بجهول پر فاه  
بدگانه در باره و انداخته غلام ملک منحت باب شیخ عبد الله  
متعدد اوقات کرامی خدمت شده بود و درینو لار نوشته بود  
معلوم شد که حالت تحریر ز نام عدی طالع و نحو است ایام خود  
با وصف استحقاق ملک و حقوق وطنی دارای سرگروانی با وید یا بس  
زبانیکه ذات متزود صفات چشمه کرم و احسان است و قطع  
باز نام



سازند که بودن چنین ثور پستان کم طرف با یکی خوب نیست  
و احوال بهیروی و احوال منشی سواران متقدمه بوضع انجاسید  
با فعل دوم از روی حرب الترقیم آن عزیز از جان مصوب بیاده <sup>و لکها</sup>  
فرستاده شد بموجب سبب هر یک سائیده و نمونه بر نموده اند تا مابقی  
در پیشگی که در وصول آن هیچ عرصه نیست میرسد ایت دجاست  
ایشی مردم خوب واضح کردید نه چینی مردم خود عرض دیگر توقع  
معلوم یک قنوع دان کلان از نقره بایک بیاله شسته و یک بیاله  
سم و یک بیاله گلی از تحویل ملائی یا از هر جا که باشد زود و شتاب  
بدست شتر سوار باید فرستاد و در یکی آنه بقدر او چهار صد دانه را  
خاطر اسرود کرد امید و ذایقه حاصلات شکر بخشد خانه آباد  
و عمر مستند او و مرتب برج از طریق افتاده غرور باید کنایه شده  
مشتمل شفا <sup>باز</sup> در نماز و سبب ملا و حباب کرم اللذائق  
سلاست هر چند بجام صورت از صحت و از المهرت بحر مانی  
اما در معنی با نصای موافقت روحانی ساعتی سرشته <sup>الغیب</sup> حفظ  
ز دست نداده همیشه بریت و جمعه های صوری و معنی آن مظهر

بای سامی و خایر اندوز بخت و ن ط کردید صحت است  
روم نوکری بنیست امضی سبب افواج بکمان شقاوت نشان چکا  
گشته اند هر چند که تلاش نمودارم سیاه جلد گذارید  
شاید بهم رسید و اکثری از قوم ز رمال بنیست سیاه گری اختیار  
و جمعی خود بر ابا معلوم بالفعل سید حسین علی که زرافات بار است  
با مردم برای یکجایی که هر دو حد سیاهی جانفتن و در موکریان  
رسم زمان است بند نوبه بار بام مستفید خدمت سراسر بخت نشود  
طوبیجات و شجاعت امیدوار اعتبار انداختن بر ابد و قدم  
لوازم خدمت و جانفانی روح اداوت مقوش خاطر کارگان  
حضور خوابد ساخت زیاده تقدیم رود رفته در برانجی  
بناده بسبب فاد بر یازد انبار در میان چشم بر آرد جان  
مش باشند خطر رسیده و حقیقت او برش نمودن و  
با پیافه لمبی برادر یی و حمت الس یک با هم مفصل در یافت  
کردید فردی ب بر آورد بر طرخی موی ایضا مقوف میرسد  
داوه مشا با ابارا مکان سکونت که کرد حویلی بنشیند از

ماند در عملداری بی پروا و صاحب چه دوری فلانی که سبب کار و وقت  
اهلکاران بر حق بنده ناحق مشط شد بر چند صورت بهاد  
فرس کار صاحب مدوح استغاثه نمود لیکن بی عیدم و سبیل  
و با مسخری بخت خود که به شیب و ولد متعلق با دست بخت  
خود نرسیده درین زمان بخت اختران که اوزره عملداری و  
عربا پروری ضابطه ای متعالبه اویره کوشش جهانیان است  
امید واد فصل و گرم که در یافت فرموده الفصال اجمعه  
از روی نصفت و عدالت فرماید تا حق بحقدار رسد به  
هر که در سخاوت شبی و او کرد خام و دای خود آباد کرد و افتاد  
دوست و اقبال لایزال یاد بر لب العباد عرفی در استعدای  
و به پیشی احوال مدوی قدیم غلام همیم نزد کان همیم حضور  
پرنور و شرف است که محض بغایات خداوندی که بی وانی  
رسیده از جدی ثبوتی طالع کوی در حالت بیکاری و سبک  
گرفتار آمده که دشمن بیدار آن بیرون دست بیرون در راه  
نان و برای سوناب و توان در میوه کی احوال کی عرض

بدرگاه و ابواب العظیات دست بدی است او سبحانه تعالی  
 و نذر حسد عای دوستان بی پرورنگ بدام گامیاب منقاد علی  
 راحت تو فیض یا دار می مجبوران صدر بی محقق قریبا باد ملذذات  
 احوال کی و بندری روند گارلد باب دانش و نیستی <sup>وضوح</sup> لایس  
 محتاج ترقیم و تظلم نیست عزیز القدر محمد یار که نه بر او من قریبی و دو  
 صمیست که مدنی بهام تعطیل بر سر و در پیوند بشارش میا به نه  
 مستفید خدمت شریف نشود که اشنا پروری و کجای <sup>الواری</sup>  
 که سجیه رضیه اینه گلی تبارست و عهدا شفا رسی خالص می ریا  
 و بیم پرداخت او بوده باشد اضمال قویست که باری شریفتر  
 ما شکره باشد بنوجه بموجب مرفو احوال بوده بشکر هر با پیاپی  
 رطب اللسان خواهد بود ریاده این بیان و ابرام پرداخت  
 او سبحانه دولت و قریب نصیب قریبا و عرصه در چهار  
 زبده ریالیه با منب سجیه خداوند نعمت مستند ظاهرا از عهد سلطین  
 پیشین عهد و ربیداری موضع شکر پر بنام بررکان مقرر است  
 و این غلام عقیدت انبیام نیز برادرش خدا داد آبا و جد او

و نم ای که بملان قدغن نمایند که بر سال و بیه بدیه مزاج<sup>دار</sup>  
تعداد و قیمت و کیفیت رفته و رسید و اگر رعایا بحال باشند  
اتهام کنند که بر یک نقد استطاعت دراز و باید حکم بری  
روشنیده و سبک گذارسته او و بی فروعات بعمل آرند و از حسن  
ادبی و حسن اعلیٰ بنموده باشند تا تواند پس لایق ربا<sup>نعت</sup>  
رفت و ده بگذارند اگر اصدی ار کارند بای واری شده  
وجه آنرا در یابد و در حاد و معاودت او بکمان مانوس  
جدد بیع بکار برند و بجهت در فرام کش و در آن از طرف  
و جواب سخی شکور و استماله و دلاسا و خود بکارند و پس  
بجز بر دستوری مزوج شود مقرر سازند پسیم آنرا با نای  
پرکشات بایکد نمایند که بر سال بموجودات فرودات  
دیه بدیه آنا میوار رسیده جمعی را از روی جری کفایت  
بمقتضای سرکار و رعایت رعایا مشخص نمایند و دول  
جمع بلاد اسیال بد فخر خانه و الا در سال دارند و از آن بعد  
تخصیص جمع مقرر و معهود است در بیابان مکروریان قدغن

خداوند میسرساند والد در سر کار یک هزاران بیکش و مجتهدان  
بل برادر زادگان پرورش بیاورد پرورش این عقیدت  
کربین چه دشواری خواهد بود صورت نهرا خداوند نعمت بفرماید  
که دره یوریا نماید عوالمی انتم و در مصلحت بختی  
بوص میسرساند این ملک یوریه قدیم در حالت محطی ریکاری  
بنحوی سقم الی حوالی گردیده که بر کس مباد و درین حالت  
پر ملالت خواهد خداوند نعمت بفرماید که دستگیری بنده  
از پیا افتاده نماید که شل ریل مردم بیدست بیاورد  
این عقیدت از حضور دور زیاده خداوب افتاب دوست  
و اقبال از مطلع شمس تابنده باد و رب العباد نهانم کنایه  
و دستور العمل دیوان مقدسین شمس برآورده این اول است  
عالمان و خود بریان و قانقوگیا و علفداران را در صحت  
اند به مقبره کنند که نزد دیوان حاضر همیشه باشد و بر رعایا  
و بایک برای غرض حال بیاورد آنها را در حلاله داد داده  
و اشیا سازد تا اظهار حاجت بتوسط غیری نباشد

بجز کسی پر داخسته مفصل نبویست تا حقیقت کار واپی انما  
حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود بمقت آنکه مالک  
انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریف بحال آرد آنچه  
از رعایا سرکار عالی منتفای آورده باشند و رسید  
که انجمن از ابتدای شواله جایگزین دار تا حال چه قدر باقی  
نگذاشته و چه مقدار بصدوقست بخری گرفته نظر بر این مراتب  
گذشته را باز یافت نماید و امیدواریم موقوف دارد که هرگاه انما  
پرگشت را بحالت اصلی عیود خواهند داد و حقیقت بعض  
اعلی خواهد رسید بنعم آنکه در قوط خانه مقرر کنند که قوط را  
رویه که عالی مبارک عالمگیر مکتوب بر تقدیر بر عدم وجود  
این جنس رویم جهانی و چلی و خانه رایج بازدار گرفته  
که ابواب جمع نمایند اما رویم کم درین که رایج بازدار باشد  
برگز و اصل قوط خانه کنند و اگر بر این که در باز کرد این  
جنس ناقص تحصیل در تعویق می افتد و جمالی موافق حتی  
و حساب از رعیت تبدیل انرا روز بروز بعمل آرد بنم آنکه

که تحصیل محصول بر فضل بر محال شروع نموده باز خواست آن  
مطابق معاد بعمل آرند و خود مفتته مفتته خبر گرفته تا کید نمایند  
که در قسط معین خبری باقی نگذارند و حیثاً اگر از قسط اول  
قلیایی موقوف داشته باشد در قسط دوم بعین وصول دریافت  
و در قسط سوم مال تمام حیناق نمایند بجم آنکه باقی سنوات  
مداق ط مناسب بقدر طاعت و طاعت رعایا و آرداده  
بکرویان تأکید مینماید که موافق وعده تحصیل در آرند و خود  
از سر انجام وصول آن خبریاب باشند از عقلت و حاصل  
عمال در تقویتی می افتد ششم آنکه هر گاه یک خود برای دریافت  
کیفیت برگذات برآید در پردی که عبور نمایند صورت  
نزد و حالت درج و استعجاب مزاج و قدر جمع میگرداند  
و اگر در تقویتی جمع بر پردی و حساب بعمل آمده باشد بر آن  
چو پردی یا مقدم یا بطوری سیم و تریکی نموده شده باشد  
مزاج و در شمال ساخته کمی رساند و گنجایش او بجهت مبلغان  
بر آرد و با بفعل در نسخه محال و تقویتی موجودات پردی



پیشتر رجوع نماید و چون این تحقیق برآید کاغذ خام است  
اگر براند نویس بمقام ترجمه کاغذ مذکور بهاری بحقیقت چشم  
و مال و اخراجات در سومات انامیوار وار سیده هر چه است  
در خانم رعیت برآید پسند و احلات حوطه خانه محوطه خسته  
مالقی بهر اینی و غافل در پیدار آن و غیره و اک نام بنام  
بنویسد و نامکن باشد کاغذ خام تمام و بهات پرکنه فرام  
آورده ترجمه نماید اگر بعین موجه و پتواری یا وجهی دیگر  
کاغذ مواضع محدود بدست نماید آن حواله روی برآید  
وینست کلیه سراسری کرده داخل طومار دیوان نماید و دیوان را  
می باید که بعد از سرف طومار مسجد اگر مواضع دستور بقلم اند  
وجه تصرف عالمان مواضع ضابطه تصرف خودری و قاضی  
و مقدم دپتواری انچه یاد آورده در رسوم مقرر گرفته باشد بموض  
بخارست آورده و در دهم انکه از ارجاء انما و کردریان و  
خوطة داران پیر کس را براسنی و درستی و دو نشانی مقدم  
خدمت قیام نماید مواضع دستور بکلمه بقلم آید و در باب اقدام

خدا نخواسته اگر افت سعادتی بوارضی در محلی رو نماید با  
و حال تا کید بفتح کنند که موجودات مروجات را و ارفع  
بکمال احیاء و تکامل با بی نهایت و مزیل و وار و سیده  
جمع اردی چو درسی موافق هست و بود شخصی سازند  
سبب که تقوی این با حنیار چو درسی و قانوی رپواری  
باشد هرگز در عمل مایه دمار سیر و رعیت کج رسد از اسب  
نقصان این ماند و بطنان ثعلب شود و درم آنکه در بنا  
عدم به بندی و دفع احرا جاشاید المال در ابواب منوعه  
که باعث تقوی حال رعایاست با نوا و حال و چو در بنا  
و قانویان تا کید بفتح نموده چلکات بکیر و که زیاده بی با  
احد ابواب منوعه درگاه خلایق پناه هرگز بعمل ماید و  
همیشه خبریاب خبریاب شد و اگر جدی بران اقدام نماید  
و تهدید بار نماید حقیقت بجهت ظهور پیدا ماند حدت مود  
شود و بجا او دیگر مضروب گردد یا مردم آنکه برای تحقیق  
که خدایم اعلی برآمد نویسد که از حضور بار بخدمت من  
باشد